

شرحی بر دعا‌های روزانه‌ی حضرت زهرا (س)

بسم الله الرحمن الرحيم

به عنوان مقدمه

خدا را شکر که امسال را هم با یاد حسین (ع) و ذکر او و در این شب‌های محرم دور هم جمع شدیم. همه کوچک و حقیریم ولی انتظاری که در دل‌های ماست این است که خدا این جمع گرفتار و غافل را با جمع واقف و شاهدی که در کنار حسین بودند و با آن جمع حضور و شهادت همراه کند. و از این جمع کوچک ما به آن جمع راهی پیدا شود.

من گاهی در این مجامع تأملی می‌کنم؛ آن هم با تنوع و شکل‌های مختلفی که دارد. آدم می‌بیند که حاصل جمع‌ها متفاوت است. گاهی دوستی را پیدا می‌کند، همزبانی را پیدا می‌کند، درد دلی را تخلیه می‌کند. گاهی حوائجش را پیدا می‌کند. گاهی خودش را پیدا می‌کند. گاهی با حسین پیوند می‌خورد و از خود و از دنیای خود می‌گذرد؛ مثل کسانی که به کوه می‌روند، عده‌ای دنبال فضا و تنفس خوبی هستند، گاهی علفی را جمع می‌کنند، معدنی را پیدا می‌کنند و عده‌ای هم توجهی برایشان می‌آید و فراغت بالی. و گاهی هم پاها شکسته می‌شود.

حرفم این است، در شب‌هایی که با هم هستیم، مسائلی را مطرح کنیم که بصیرت و توجهی را در ما بیاورد. تعلقی به ولی در ما بیاید؛ تعلقی که در لحظه‌های سختی و گرفتاری، در سخت‌ترین شرایط و هنگامی که خودمان را فراموش می‌کنیم، ولی را فراموش نکنیم و از اولیای خدا دست نکشیم تا از کسانی باشیم که وقتی از حضرت پرسید آیا راضی شدید؟ فرمودند: «نَعَمْ أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ»^۱ تو در بهشت هم جلودار هستی و پیشاپیش من وارد می‌شوی.

من در نظر دارم که در این شب‌ها از جملات حضرت زهرا(س)، یکی خطبه‌ی ایشان را که در مسجد مدینه خوانده‌اند مطرح کنم و با هم به آن بپردازیم؛ چرا که برای حضرت سه خطبه ذکر کرده‌اند، یکی هنگام هجوم به خانه در دفاع از امیرالمؤمنین (ع) و دومی خطبه‌ای است که در مسجد مدینه خوانده‌اند و سومی را هم در جمع زن‌های مهاجر و انصار در مدینه ایراد کرده‌اند.

دوم: مقداری از دعا‌های حضرت در ایام هفته است که به آن اشاره می‌کنم، این طور نیست که بشود حق مطلب را ادا کرد. ولی اعتقاد من این است که در جمله‌هایی که خیال می‌کنیم باری ندارد و بافته شده، تأملی داشته باشیم. سؤال کنیم و زمینه‌هایی را فراهم کنیم. اینجاست که وقتی احساس می‌کنیم زیر همین کلمه‌های به ظاهر ساده این بار از معرفت هست، تعجب می‌کنیم. با توجه به مفردات و ترکیب‌ها و روابط و فضایی که جمله‌ها در آن شکل می‌گیرد، روشی به دست می‌آید که زمینه ساز تأمل در همین جملات به ظاهر ساده می‌شود. به خصوص آنجایی که ما برای متکلم احاطه‌ای،

حضور، دقتی و حکمتی را قائلیم، که آدمی روی کلمه‌هایی که می‌شنود به اندازه‌ای که برای متکلم آن حساب و دقت و حکمت باز کرده، به آن توجه بیشتری پیدا می‌کند.

بارها گفته‌ام، گاهی در میان یک مطلب از برداشت‌های خودمان و از آنچه که ما می‌فهمیم، حرف می‌زنیم، این برداشت‌ها مادامی که استناد نداشته باشد به ریش صاحبش بسته می‌شود. ولی اگر برایش استنادی پیدا شود و قواعد زبان، زمینه‌های خود کلام را انتظار داشته باشد، این مشکل را نخواهد داشت و بافتن نیست.

به هر حال مبنای من در گفتگوها این است که با خدا و اهل بیت و حاملین وحی مانوس شویم. نزدیک شویم و عمق و زیبایی بیانات، کارها و سیره‌ی آنها را بفهمیم و از آنها الگو بگیریم. بتوانیم از آنها بپذیریم و خودمان را محتاج و مفتقر به آنها بدانیم الحمد لله هم خداوند عنایت‌هایی کرده و ما را با اهل بیت آشنا کرده و از جاری فضل آن‌ها بهره‌مند ساخته. باید از دریای محبت و عنایت‌های اولیای خدا به اندازه‌ای که می‌توانیم جذب کنیم، جرعه جرعه بنوشیم.

«الهی أَنْتَ الْمُنَى وَفَوْقَ الْمُنَى أَسْأَلُكَ أَنْ لَا تُعَذِّبَ مُجِيبِي وَ مُجِيبَ عِزَّتِي بِالْأَنَارِ»^۲

«الهی وَ سَيِّدِي أَسْأَلُكَ بِالَّذِينَ اصْطَفَيْتَهُمْ وَ بَيْكَاءٍ وَكَلْدِي فِي مُفَارَقَتِي أَنْ تُغْفِرَ لِعِصَاةِ شِيعَتِي وَ شِيعَةِ ذُرِّيَّتِي»^۳

قَالَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ فِي دُعَائِهَا يَوْمَ السَّبْتِ:

- ۱ - «اللَّهُمَّ افْتَحْ لَنَا خَزَائِنَ رَحْمَتِكَ وَهَبْ لَنَا اللَّهُمَّ رَحْمَةً لَا تُعَذِّبُنَا بَعْدَهَا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ».
- ۲ - «وَارْزُقْنَا مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ رِزْقًا حَلَالًا طَيِّبًا وَلا تُخَوِّجْنَا وَلا تُفْقِرْنَا إِلَى أَحَدٍ سِوَاكَ».
- ۳ - «وَزِدْنَا لَكَ شُكْرًا وَإِلَيْكَ فَقْرًا وَفَاقَةً وَبِكَ عَمَّنْ سِوَاكَ غِنًى وَتَعَفُّفًا».
- ۴ - «اللَّهُمَّ وَسِّعْ عَلَيْنَا فِي الدُّنْيَا، اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ أَنْ تَزُوِيَ عَنَّا وَجْهَكَ فِي حَالٍ وَنَحْنُ نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِيهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاعْظِنَا مَا تُحِبُّ وَاجْعَلْ لَنَا قُوَّةً فِيمَا تُحِبُّ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»^۱.

رحمت

قسمت اول دعا راجع به رحمت خداوند است و آن هم خزائن رحمت او و آن هم فتح و گشایش این خزائن و یکی هم اثر این خزینه است. خزینه‌ی رحمت و گشایش رحمت الهی چه آثاری دارد؟ چگونه رنج را از ما برمی‌دارد؟ در مورد رحمت این نکته را بگویم:

من نمی‌دانم شما در زندگیتان دنبال چه چیزی بوده‌اید، اما حقیقت رحمت در این معناست که تو به حالتی می‌رسی که دیگر رنجی نمی‌بینی و خیلی می‌ارزد که آدم روی پشت اسب‌ها و شترها ران صاف کند و استخوان بساید تا به یک حقیقتی برسد که رنج‌هایش را از دست بدهد و حتی در متن بلاها و گرفتاری‌ها راحت باشد و رنجی نداشته باشد.

جلوه‌های رحمت خدا

رحمت خدا، نمودها و جلوه‌هایی دارد. آشکار است. من در لحظه لحظه‌ی زندگی‌ام شاهد جلوه‌های رحمت حق و عنایت‌ها و محبت‌های او بوده‌ام از داستان خودم گرفته تا پسر و پدر و مادرم و هزاران داستان دیگر. یادم نمی‌رود جوان بودم و حدود بیست سال داشتم که مادرم را - خدا رحمتش کند - در بیمارستان مدائن تهران بستری کرده بودم. فقر و بی‌پولی و گرفتاری به جای خود، شرایط آن موقع هم به جای خود. مریضی ایشان حدود ده، پانزده سال ادامه داشت؛

اما آخرین مرحله‌ی زندگی ایشان که ۶ ماه آخر عمرشان بود، سکسکه‌ی مستمری پیدا کرده بودند. سکسکه‌ی چند دقیقه‌ای انسان را بیچاره می‌کند، اما والده مدام سکسکه می‌کردند. قبلاً ایشان را معاینه کرده بودند و گفته بودند رماتیسم دارد. بعضی هم می‌گفتند مربوط به اعصاب است وعده‌ای هم گفته بودند به هیچ کدام از اینها مربوط نیست،

۱ - بحارالانوار، ج ۸۷، ص ۳۳۸، به نقل از البلد الامین، ابراهیم بن علی عاملی کفعمی

نیست، بلکه به خاطر غده‌ای است که در نخاع ایشان وجود دارد. خلاصه بنا شد که ایشان را عمل کنند. بعد از عمل ایشان را به تخت بسته بودند و سرشان را هم تراشیده بودند. وقتی که به هوش آمدند، مدام ناله و فریاد می‌کردند. مدام گریه می‌کردند و مرا قسم می‌دادند که بازش کنم. برای من خیلی سنگین بود. حدوداً ۱۴ ساعت مدام ضجه می‌زدند تا اینکه اوایل اذان صبح بود که از

نفس افتادند و بیهوش شدند و تا حدود غروب همان روز بیهوش بودند. هنگام عصر برای نماز به مسجد رفتیم. بعد از نماز مدتی با یکی از دوستان در مسجد نشستیم که دلم شور برداشت، وقتی که آمدم غروب بود. دیدم نفس والده عوض شده. حس کردم که رفتنی هستند. در حالی که دکتر ایشان به من گفته بود شاید بیماری ایشان ۲۰ سال دیگر هم طول بکشد و خیلی بد برخورد کردند. یک ساعت بعد هم ایشان فوت کردند و از دنیا رفتند. خدا رحمتشان کند. بعد از فوت ایشان تنهای تنها بودم. حرکت کردم تا بیایم به سمت امام حسین، بعد هم دولت آباد؛ که در هر دو جا بستگانی داشتم. حال خوشی داشتم. دو سه شب هم بیداری کشیده بودم و متوجه نبودم که آمده‌ام و در صف اتوبوس میدان امام حسین ایستاده‌ام در حالی که پول هم نداشتم. آخرین نفری که سوار شد من بودم و ماشین هم پر شده بود و جا نداشت که مرد واسطه مرا فشار داد و پایین انداخت. ناگهان متوجه شدم سرم با چرخ ماشین فاصله‌ای ندارد. خودم را به زحمت کنار کشیدم، بلند شدم و عمامه‌ام را که در نهر آب افتاده بود روی سرم گذاشتم. هنوز یاد نمی‌رود، آب از شیارهای گردنم تا نعلینم جاری بود. خدا شاهد است که آنقدر مست و سرشار بودم که رنجی را احساس نمی‌کردم. به قدری این صحنه برای من حامل عنایت و محبت خدا بود که باور نمی‌کنید! همه‌ی اینها برای توجه دادن و انصراف و شست و شو دادن من بود. تازه متوجه شدم که بی‌پولم. پیاده حرکت کردم و این مسیر را عاشقانه از ته سبلان (صبا) آمدم تا نظام آباد، از نظام آباد تا امام حسین، از امام حسین تا ژاله، از ژاله تا منصور از ته منصور تا دولت آباد. شاید تمامی این مسیر چشمم می‌بارید و دلم می‌جوشید؛ ولی هیچ سختی و رنج راه را احساس نمی‌کردم. آدم خیالاتی هم نیستم. کسانی که از نزدیک با من بوده‌اند، دیده‌اند که خیلی خشن و سخت گیر هم بوده‌ام، ولی انسان وقتی عنایت‌ها و محبت‌های او را می‌بیند، از رو می‌رود. این قدر عنایت و جلوه و این قدر لطافت و محبت و خبرگی که: «إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ»^۱، «سَمِيعٌ»^۲، «مُجِيبٌ»^۳ قَرِيبٌ». چقدر نزدیک است.

نمی‌دانم شما چه تصویری دارید؟ آدم گاهی رنج‌هایی را می‌بیند ولی همین رنج‌ها حامل عنایت و محبت خدا هستند؛ برای انصراف من، توجه دادن به من، شستشو کردن من است.

تعبیری است در دعا: «إِلَهِي تَرَحَّمْ مَنْ تَشَاءُ بِمَا تَشَاءُ كَيْفَ تَشَاءُ»^۴. وقتی می‌خواهی به کسی محبت کنی، آن طور که خودت می‌خواهی و با آن چه که می‌خواهی با او مهربانی می‌کنی؛ حتی با رنج‌ها و زمین زدن‌ها.

دوستان انسان، سلام نکرده‌اند؛ تو سرش هم زده‌اند، فحش هم داده‌اند، کتک خورده، تحقیر شده، نزدیکترین کسان او هم، به او توجه نکرده‌اند، این‌ها عین رحمت اوست. بارها گفته‌ام آدمی که رنجی می‌بیند، دو نگاه دارد:

یکی اینکه دیدی فلانی با من چه کرد؟ و یک موقع هم می‌گویی: دیدی فلانی این بود. وقتی ظرف تو می‌افتد و می‌شکند، یک وقت می‌گویی: دیدی شکست؟ یا اینکه می‌گویی: دیدی! شکستی بود؟ این نگاه دوم است که تو را به رحمت حق گره می‌زند و مست و مدهوش می‌کند. با این نگاه و درک مستمر از عنایت‌های حق دیگر مگر تو می‌توانی ضعف اعصاب بگیری؟! دیگران هر چه می‌خواهند اذیت کنند؛ ولی «عِنْدَكَ مِمَّا فَاتَ خَلْفًا وَلِإِمَّا قَسَدَ صَلَاحٍ وَفِيمَا أَنْكَرْتَ تَغْيِيرٌ فَأَمْنٌ عَلَى قَبْلِ الْبَلَاءِ بِالْعَاقِبَةِ وَقَبْلَ الطَّلَبِ بِالْجِدَةِ وَقَبْلَ الضَّلَالِ بِالرَّشَادِ»^۵. تو بهره‌مند می‌شوی و قبل از بلاء، عافیت را یافته‌ای و قبل از ضلال و سردرگمی، به رشد رسیده‌ای.

۱- حج ۶۳

۲- بقره ۱۲۷

۳- هود ۶۱

۴- مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه

۵- مفاتیح الجنان، دعای مکارم الاخلاق

این‌ها رحمت حق است که ظهور و بروز دارد و این مهربانی و انس اوست که تو را رها نمی‌کند. دیده‌اید؟!

آدم می‌خواهد با کسی حرف بزند و قضایا را برایش تشریح کند، مثل مباشر با اربابش، اصلاً نمی‌ایستد و توجهی نمی‌کند. می‌کشد و می‌رود و تحقیرش می‌کند. در حالی که دستش را هم به پشتش زده و او با ذلت دنبالش می‌رود و می‌گوید که چه شده و چه نشده. و ارباب اصلاً به روی مبارک هم نمی‌آورد. یک وقت هم کسی را به یاد می‌آوری، تنها توقف نمی‌کند، که می‌نشیند و با تو انس می‌گیرد

و رهایت نمی‌کند. تعبیری در دعا آمده و ما به سادگی از آن می‌گذریم که «یا جَلِیسَ مَنْ ذَکَرَهُ»، «یا جَلِیسَ الذَّاکِرِینَ»^۱. انسان خدا را به یاد می‌آورد و او کنارش می‌نشیند و انس می‌گیرد و رهایش نمی‌کند، شوخی نیست، آن هم او؛ او که هستی با او به پا شده و مست از اوست.

باز هم قصه‌ای از خودم برایتان بگویم. امیدوارم که در این قصه‌ها، جلوه‌ها و عنایت‌های خدا را شاهد باشید. نه تنها قصه‌ای را که برای من اتفاق افتاده. جوان بودم، یک لباس و قبای نو و قشنگی را پوشیده بودم و از گذرخان^۲ می‌آمدم و خیلی هم لذت می‌بردم و سینه را سپر کرده بودم. ناگهان صدایی آمد. نگاه کردم دیدم یک چوب با میخ‌ش چنان قبای مرا کشیده و پاره کرده که هیچ طور نمی‌شود آن را پوشاند. خدا شاهد است این مسأله به قدری مرا متحول کرد و به من تعلیم داد و مبهوت و شرم‌منده ساخت، که گویی سر تا پای وجودم را محبت و عنایت خدا در برگرفته. به گفته‌ی پیر ری: به بیابان رفتم، عشق باریده بود، چندان که پایم در عشق فرو می‌رفت.

خزائن رحمت

اگر نمود و ظهور رحمت حق را فهمیدیم، بحث بعدی خزائن رحمت است همان گنجینه‌های مستمری است که وجود دارد، همان معرفت و عنایت‌هایی است که در لحظه لحظه و روزهای ما پنهان شده و ما از آن‌ها غافلیم و باید آن‌ها را بشناسیم و از آن‌ها بیاموزیم، محبت‌ها و عنایت‌هایی که محدود نمی‌باشند و حتی در رنج‌ها جلوه کرده‌اند. این طور نیست که حتما پیراهن نو داشته باشی؛ چه بسا پیراهنت پاره شود و یا از بین برود.

باید خزینه‌ها و گنجینه‌های رحمت او را شناسایی و جمع آوری کرد و کلید فتح آنها را به دست آورد.

با این توجه، آن چه باعث تنزل و فروافتادن و گشوده شدن این خزائن است. دو چیز است: قَدَر و علم حق که: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ»^۳.

قَدَر: اندازه‌هایی است که او می‌گیرد و اندازه‌های او به اندازه‌ی شکر من، سعه‌ی وجودی من، سعه‌ی صدر و بسط ید و گشایش دست‌های من است.

علم: همان آگاهی و احاطه‌ی اوست که محیط است بر تمام هستی و از ازل تا ابد یکجا در حضور اوست.

گفتم اندازه‌های او به اندازه‌ی شکر من و سعه‌ی وجودی و صدر و گشایش دست‌های من است چون وقتی فقیر و محدودم و نمودهای رحمت او را جمع آوری نکرده‌ام، چطور گنجینه‌هایش را به دست خواهم آورد؟!

۱- میزان الحکمة، ج ۳، ص ۴۴۵، حدیث ۶۳۸

۲- مفاتیح الجنان، دعای بعد از زیارت امام رضا(ع)

۳- نام محله‌ای در قم

۴- حجر، ۲۱

در تعبیر خیلی دقیق و لطیف، در روایت آمده: «با شکری که از اوائل نعمت می‌کنی، اواخر نعمت را به دام انداز!»؛ یعنی رفتار و برخورد تو در شروع، با نعمت به گونه‌ای باشد که انتهایش را به دست آوری و نعمت برایت باقی بماند و مستدام، درست مثل شکارچی که به شکار پرنده‌ها می‌رود. اگر دقت نکند و تیر خطایی بیندازد، تمامی آن‌ها می‌پرند و شکارش بر باد رفته است. پس اندازه‌های او بر اساس اندازه‌های من است و محدودیت من است که محرومیت را به وجود می‌آورد، و گرنه اگر همین‌طور ببخشند، من غرق می‌شوم؛ از او کم نمی‌آید؛ «كَيْفَ يَنْقُصُ مُلْكُ أَنَا قِيَمُهُ».^۲

این‌ها حرف‌هایی نیست که به سادگی بشود از آن‌ها گذشت، خیلی جای تأمل دارد. در این جمله آمده: «وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَارْتِفَاعِي عَلَى عَرْشِي لَأَقْطَعَنَّ أَمْلَ كُلِّ مُؤَمِّلٍ غَيْرِي»^۳؛ می‌گوید: امید هر کس را که به غیر من دل ببندد، قطع می‌کنم و می‌بُرم و بعد بیان می‌کند: اگر همه از من بخواهند و به هر یک به اندازه‌ی تمامی آن‌هایی که خواسته‌اند ببخشم. از ملک من کم نخواهد شد و کم نمی‌آید.

حتی در روایت آمده: یک عنایتی که شده، اگر بگویید، از دست خواهید داد؛ یعنی خود گفتگوها، خود دل سوزاندن‌ها و به چشم و رخ کشیدن‌ها، دَرِ رحمت را می‌بندد و آدمی را محروم می‌کند. پس قَدَر و اندازه‌های او یک نکته بود. نکته‌ی دیگر، علم و آگاهی و احاطه‌ی اوست بر تمام هستی، که خزائن رحمتش و گنجینه‌هایش، همه یکجا از ازل تا ابد در حضور اوست و این فتح و گشایش مستمر برای کسی است که قدر و علم با او هماهنگ شده باشند.

اثر رحمت

پس از این مرحله، سؤال این است که اثر رحمت مستمر و مفتوح چیست؟

حضرت می‌فرماید: «هَبْ لَنَا اللَّهُمَّ رَحْمَةً»؛ به ما هبه کن، ببخش، نه در برابر چیزی، چرا که ما چیزی نداریم. فقیریم. به ما رحمت و محبتی داشته باش، که بعدها شکنجه ندهی، فشار ندهی و بر ما سخت‌گیری نکنی، آن هم در دنیا و عقبی: «فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ». ممکن است انسان ظاهراً در رنج باشد ولی در دل بر او شیرین و گوارا بوده و گاهی هم در ظاهر، نعمت است ولی در باطن رنج و عذاب که «تُعَذِّبُ مَنْ تَشَاءُ بِمَا تَشَاءُ كَيْفَ تَشَاءُ»^۴. وقتی می‌خواهد عذاب کند و برنجاند حتی با نعمت‌ها و با بخشش‌ها می‌سوزاند و وقتی که می‌خواهد بدهد حتی با گرفتن‌ها و بلاها می‌بخشد. این هم اثر رحمت خدا بود. یک دعا و این قدر عنایت و جلوه و اینقدر لطافت و ظرافت! به تعبیرها و تکرارهایی که در دعا آمده دقت کنید و به استغاثه‌ای که به ذات ربوبی می‌شود توجه کنید. «هَبْ لَنَا اللَّهُمَّ رَحْمَةً لَا تُعَذِّبُنَا بَعْدَهَا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ». چقدر لطافت و توجه! باید مثل تشنه‌ای به دنبال آب، کلمات آن‌ها را بمکیم و لمس کنیم.

۱ - نهج البلاغه‌ی صبحی صالح، اشاره به حکمت ۱۳

۲ - کافی، ج ۲، ص ۶۶، ح ۷

۳ - همان

۴ - مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه.

اما قسمت دوم: «وَارْزُقْنَا مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ رِزْقًا حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تُخَوِّجْنَا وَلَا تُفْقِرْنَا إِلَىٰ أَخَذِ سِوَاكَ».

ارتباط رحمت با رزق مطرح است، رزق و خصوصیات رزق چیست؟ منشأ این رزق کدام است؟ ویژگی‌ها و عنایت‌هایی که در این رزق برای ما خواهد بود چیست؟ بعدهم «لَا تُخَوِّجْنَا وَلَا تُفْقِرْنَا» مطرح است که معنای احتیاج و فقر چیست؟ چه تفاوتی با هم دارند؟ این‌ها نکاتی که در این قسمت از دعا قابل تأمل است.

پس از سؤال از رحمت، سؤال از رزق مطرح می‌شود؛ یعنی آدمی که محتاج رحمت و عنایت‌های حق است، این رزق را می‌خواهد.

«وَارْزُقْنَا»، درخواست رزق پس از سؤال از فتح خزائن رحمت و هبه‌ی آن است.

خصوصیات رزق

در مورد رزق تعبیری که در آیات و روایات به چشم می‌خورد متفاوت است. رزق واسع^۱ داریم و رزق کریم^۲ و خصوصیت رزق همین وسعت و کرامت آن است.

وسعت رزق

رزق واسع: رزقی است که تمامی ابعاد و وجود انسان را در بر گیرد. رزق ما تنها خوراک و آشامیدن و لباس نیست. می‌بینیم که در تعبیر آمده: «وَارْزُقْنِي التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ^۳ وَارْزُقْنَا الشَّهَادَةَ^۴»، رزق شهادت و معرفت^۵ و محبت^۶ را می‌خواهیم. پس رزق‌ها گسترده‌اند. بدن ما رزقی می‌خواهد. هم‌چنین حسّ و وهم و خیال و فکر و عقل و قلب و روح ما هم رزقی دارند و هر حدی از رزق قبل، رزق مرحله‌ی بعد را روشن می‌سازد.

به اشاره می‌گوییم که: آیات و نشانه‌های خدا، ارزاق حواسّ ما هستند و تدبّر در آیات حق، زمینه‌ای برای تفکر تو می‌شود و رزقی است برای فکر تو، تفکر معرفتی را به وجود می‌آورد که رزق عقل توست، تو می‌خواهی بسنجی و انتخاب کنی، در تاریکی که نمی‌شود سنجید. پس این معرفت، رزق عقل توست و عقل با انتخابی که می‌کند طاعتی را می‌آورد و این طاعت، رزق قلب توست و قلب تو با طاعتش قربی را می‌آورد که این قرب، رزق باطن و روح توست.

رزق در این وسعت مطرح است و محدود به نان و آب و کفش و کلاه نیست.

۱ - مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه

۲ - حجّ، ۵۰

۳ - مفاتیح الجنان، آداب شب بیست و هفتم رمضان

۴ - بحار، ج ۲۰، ب ۱۲، ح ۵۰

۵ - بحار، ج ۹۱، ب ۳، ح ۳

۶ - بحار، ج ۷۵، ب ۸۱، ح ۷۴

در نهج البلاغه، حضرت در مورد عثمان تعبیری دارند: «إِلَى أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ نَافِجاً حِضْنِيهِ بَيْنَ نَشِيلِهِ وَ مُعْتَلَفِهِ»^۱ خیلی دقیق است می گوید: «تا سومی با غرور ایستاد، در حالی که دستش را بالا برده بود و بین توال و آشپزخانه اش یک کتی ایستاده، با این غرور در بین توال و آشپزخانه ایستاده. نثیل: جایی را می گویند که پشکل می اندازند و معتلف: به جایی که علف می خورند، تعبیر فارسی اش همان توال و آشپزخانه است.

آیا رزق آدمی همین است؟ پس این حس و وهم و تخیل و تفکر و تعقل و این قلب و روح آدمی را با چه چیزی می خواهی زنده بداری؟ چگونه می خواهی مرزوق کنی؟ آیا این کافی است که جامعه‌ی انسانی یک دامپروری بزرگ باشد؟ یعنی زندگی آدم بین آن جایی باشد که می خورد و آنجایی که می گذارد؟ و تمامی وسعت زندگی ما را این دو صفحه پر کند؟

کرامت رزق

خصوصیت دوم، کرامت رزق است. کرامت رزق در این است که تو ذلیل و وابسته نشوی، پست و گرفتار نشوی، رزق کریم، رزقی است که تو را ذلت نچشانند، عزت بدهد، رها و فارغ کند. گاهی رزقی به تو عنایت می شود ولی این رزق، تو را ذلیل و گرفتار می کند، به خاطر همین است که رزق اولیای خدا «مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»^۲ عطا می شود تا از هر تعلق و وابستگی رها باشد. اگر به من در هر لحظه و از جای خاصی عنایت شود، وابسته می شوم. اما کسی که به او تکیه کند او کفایتش می کند و از جایی که حساب نمی کند به او روزی و رزق می دهد. چرا؟ چون به او تکیه کردی، پس او به گونه‌ای تو را مرزوق می کند تا به دیگران وابسته نشوی، که در دعای ابو حمزه آمده: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَكَّلَنِي إِلَيْهِ فَأَكْرَمَنِي وَلَمْ يَكِلْنِي إِلَى النَّاسِ فَيُهِنُونِي»^۳. اصلاً عنایت او در همین است که مرا به خودم واگذار نکرده، حتی در حکومت بر خودم. «سَيِّدِي لَوْ وَكَّلْتَنِي إِلَى نَفْسِي هَلَكْتُ»^۴؛ اگر من را به خودم واگذار کنی، از دست رفته‌ام و این حقیقت ستاریت اوست که حتی مرا از خودم پوشانده. من بدی‌های خودم را نمی دانم. اگر به اندازه‌ای که خداوند از من می داند، می دانستم، بر خودم نمی بخشیدم و سرم را پایین می انداختم و در قعر جهنم می نشستم. «إِلَهِي مَا لِي بَعْدَ أَنْ حَكَمْتُ عَلَى نَفْسِي إِلَّا فُضِّلْتُ»^۵.

او حتی ما را به خودمان واگذار نکرده، چون محدودیم و نمی فهمیم. خیلی پرواز کنیم، ده سانت است. یکی از اساتید می گفت این مورچه‌ها در بهار یک بارانی که می آید، بالی در می آورند و یک جفتی می زنند. آن‌هایی که آن پایین می مانند می گویند چه کرد! بابا، همه‌اش ده سانت پریده. مگر ما چه کرده‌ایم و چقدر پریده‌ایم تا هر چه بخواهیم بدهند؟

در روایت است رسول خدا(ص) هنگامی که به سمت مدینه می آمدند بر مردی وارد شدند و بعدها وقتی که حضرت به مدینه آمدند و به مقاماتی رسیدند به آن مرد گفته شد که حضرت همان شخصی است که بر تو وارد شده بود و الان به این مقام رسیده، مرد با خود فکر کرد که چه چیزی از حضرت بخواهد؟ آمد نزد رسول خدا و گفت یا رسول الله مرا می شناسید؟

۱- نهج البلاغه صبحی صالح، خ ۳

۲- طلاق، ۳

۳- مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه

۴- همان

۵- همان

حضرت پرسیدند تو کیستی؟ گفت من همان کسی هستم که فلان روز بر من وارد شدید. حضرت فرمودند چه می‌خواهی؟ خوب فکر کرد، گفت: صد تا شتر با ساربان. حضرت سر فرو انداختند و گفتند حاجتش را بدهید. و بعد فرمودند چه شده که این مرد از آن پیرزن یهودی همتش کمتر شده؟

و اشاره کردند که وقتی برادرم موسی می‌خواست از مصر بیرون بیاید مأمور شد که جنازه‌ی یوسف را با خود ببرد. گفتند: اگر کسی آشنا باشد همان پیرزن بنی اسرائیل است. موسی آمد و به او گفت مادر می‌دانی آن جنازه کجاست؟ گفت: بله. موسی گفت بگو. پیرزن گفت چه بگویم؟ موسی گفت بگو هر چه بخواهی می‌دهیم. بهشت؟ گفت: نه، علی شَرطی؛ یعنی هر چه من می‌خواهم. موسی متحیر بود. خطاب آمد قبول کن، تو نمی‌دهی ما می‌دهیم. پیرزن گفت: اینکه در رتبه‌ی تو باشم^۱ این قدر همت و وسعت نگاه!

پس جای بسی شکر و حمد است و از نعمت‌های خدا برماست که او ما را به خودمان واگذار نکرده، وگرنه نه بر خودمان می‌بخشیدیم و نه بر دیگران.

به این آیه دقت کنید، قابل تأمل است و با بحث خزائن رحمت هم - که قبلاً به آن اشاره شد - مرتبط است. خداوند می‌گوید: «لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ»، نمی‌گویید اگر رحمت خدا را داشتید،

تعبیر متفاوت است، می‌گوید اگر صاحب خزائن رحمت بودید، باز امساک می‌کردید. چرا «خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ»، به خاطر ترس از انفاق؛ چون عامل امساک تنها نداری نیست که ترس از انفاق هم یک عامل است.

در مورد قتل فرزندان نیز، دو تعبیر است. جایی می‌گوید «مِنْ إِمْلَاقٍ»^۲ و جای دیگر می‌گوید «خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ»^۳. قتل و کشتن گاهی از فقر است؛ «مِنْ إِمْلَاقٍ» و گاهی از ترس فقر؛ «خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ». این‌ها با هم متفاوت‌اند.

در ادامه‌ی آیه آمده: «وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا»^۴. بشر حتی بر خودش هم سخت گیر است.

این هم در مورد رزق کریم که او رزق را داده و آن را با کرامت آدمی همراه کرده. و این کرامت، انقطاع از غیر و تعلق به ذات ربوبی را به همراه دارد.

منشأ رزق

نکته‌ی دیگر که در دعا مطرح است، منشأ رزق است. «وَارْزُقْنَا مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ». منشأ این رزق، فضل و عنایت او است نه عدل او؛ آن هم فضل و زیادتی گسترده و فراگیر.

فضل: زیادتی است، زیادت از نیازما، زیادت از استحقاق ما و زیادت از حتی ظرفیت و گنجایش ما.

پس فضل این همه را در بر می‌گیرد، فضل از نیاز و استحقاق و ظرفیت. یعنی عنایتی که بیش از همه‌ی این‌هاست. بیش از نیاز تو و بیش از استحقاق تو و بیش از حتی ظرفیت و گنجایش تو.

تعبیری است که در دعاهای حضرت زهرا آمده و در مقدمه به آن اشاره شد که: «إِلَهِي أَنْتَ الْمُنَى وَفَوْقَ الْمُنَى»^۵. خدایا! تو آرزو و بالاتر از آرزوها و خواسته‌های ما هستی. پس به حق کسانی که برگزیدی و به اشک فرزندانم، عصاء و گناهکاران از شیعیانم و شیعیان فرزندانم را ببخش. آن «فَوْقَ الْمُنَى»، فضل اوست. زیادتی عنایت اوست که بیش از استحقاق تو و نیاز تو و حتی ظرفیت و گنجایش توست.

۱- کافی، ج ۸، ص ۱۵۵، ح ۱۴۴

۲- اسراء، ۱۰۰

۳- انعام، ۱۵۱

۴- اسراء، ۳۱

۵- اسراء، ۱۰۰

۶- صحیفه الزهراء، ص ۱۹۸ - ۲۱۰

این فضل، واسع است و فراگیر؛ ممکن است به شما یک چیز زیادی بدهند (فضل). ولی به درد یک کار بخورد. این زیادتی، فراگیر نیست و تمامی وجود شما را در بر نمی گیرد.

پس **فضل واسع**؛ یعنی زیادتی که بتواند تمامی ابعاد وجودی تو را در بر گیرد.

عنایت‌های نهفته در رزق

نکته‌ی دیگر ویژگی‌ها و عنایت‌هایی است که در این رزق برای ما نهفته است و وجود دارد.

«رِزْقًا حَلَالًا طَيِّبًا»؛ یکی حلیت است و دیگری طیب بودن.

حلیت: سلامت رزق است. طیب بودن: گوارایی و پاکی رزق است. پاک باشد حتی از ذلت‌ها و تعلق‌ها و اسارت‌ها. رزقی نباشد که آدمی را ذلیل کند و مثل سنگ او را به کسی وابسته گرداند. بلکه با کرامت حق همراه باشد.

رزق طیب، پاک است حتی پاک از تعلق به خودت، «مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»^۱ است.

داستانی بگویم. کوچک بودم و خیلی بد و نحس و به خاطر همین نحسی نمی توانستند چیزی را مستقیماً به من بدهند، وقتی گریه می کردم، پدرم می گفت: علی برو بین موشه چیزی برایت نیاورده؟ در خانه‌ی ما - که الآن خراب شده - مطبخی بود که جلوی آن دو سه تا سوراخ موش بود. می رفتم می دیدم یک مقداری برگه و گردو آن جاست. باور نمی کنید. این برخورد به قدری برایم معنا داشت که چطور آدمی به خاطر ضعف‌ها و محدودیت‌ها و نحس بودنش از عنایت‌ها و توجهات مستقیم محروم می ماند. و حتی خیال می کردم موش‌ها رزاق من هستند و آن‌ها را تا ده، دوازده سالگی دوست داشتم.

سُرش هم همین است، «مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» می دهد؛ چون اگر بدانم که موش‌ها می دهند به آن‌ها وابسته می شوم و یا این که پدرم ماهیانه می دهد تا گرفتار می شوم به یاد پدرم می افتم. و خدا هم آن قدر لطیف و مهربان است که محاسبات مرا به هم می ریزد و این طور، تعلق‌ها و اسارت‌های مرا برمی دارد.

پس این هم طیب بودن و پاکی و گوارایی رزق، حالا چه رزق علم باشد، چه رزق محبت و خواه رزق احسان و خواه تأدیب و خواه تعلیم، هر رزقی که با ذلت همراه نباشد بلکه با کرامت حق همراه باشد.

احتیاج و فقر

نکته‌ی آخر در این قسمت از دعا این است که: «لَا تُخَوِّجْنَا وَلَا تُفْقِرْنَا إِلَى أَحَدٍ سِوَاكَ».

احتیاج، نیاز است ولو در متن دارایی‌ها، و فقر نداری و گرفتاری است.

گاهی تو نیاز پیدا می کنی در حالی که فقیر نیستی. محتاجی در حالی که موجودی داری، ذیلی در حالی که امکان داری. در باطن ذلتی می آید که محتاج دیگری می شوی.

«لَا تُخَوِّجْنَا»: یعنی من محتاج دیگری نشوم، اگر دارم، دارایی‌ام، مرا وابسته و ذلیل نسازد، بالاتر، «وَلَا تُفْقِرْنَا»: یعنی ندار و گرفتار هم نباشم. «إِلَى أَحَدٍ سِوَاكَ»: فقط از جام تو بنوشم. فقط دست تو را بشناسم. چقدر لطافت! چقدر زیبایی! این‌ها اهل بیت کرامت و فضل و معدن رحمت هستند. این‌ها اولیاء النعم هستند. که در مقام تطبیق، انسان به لطافت‌های کلامشان واقف می گردد؛ آن هم در حد و اندازه‌ی خودش که باید از این معدن و دریای بیکران جرعه جرعه نوشید.

زیادتی شکر

با این توجه به قسمت سوم دعا می‌رسیم که: «وَزِدْنَا لَكَ شُكْرًا وَإِلَيْكَ فَقْرًا وَفَاقَهُ وَبِكَ عَمَّنْ سِوَاكَ غِنًى وَتَعَفُّفًا». پس از آن دو مرحله‌ی رحمت و رزق سه نکته‌ی دیگر را تو طالبش هستی: هم زیادتی شکر را می‌خواهی، هم زیادتی افتقار و ابتهال و انقطاع به ذات حق را و هم زیادتی غنا و بی‌نیازی و تعفف و چشم‌پوشی به واسطه او از غیرش را. و این زیادتی شکر نتیجه‌ی آن رزق کریم است. رزقی که قبلاً به آن اشاره شد که: «رِزْقًا حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تُخَوِّجْنَا وَلَا تُتَفَقِّرْنَا إِلَىٰ أَخَذِ سِوَاكَ»؛ تو با رزق حلال و طیبی که برای ما داری و اینکه ما را محتاج و وابسته‌ی دیگران نمی‌سازی، را نسبت به خودت زیادتر کن. کاری کن که ما فقط نسبت به تو سپاسگزار باشیم. وقتی که من محتاج و مفتقر به غیر از تو نبودم پس شکری برای غیر تو نخواهم داشت. این گونه، ارتباط بیان حضرت کاملاً مشخص و مشهود است. چرا که کرامت رزق، انقطاع از غیر و تعلق به ذات ربوبی را می‌آورد و در نتیجه شکر من هم نسبت به اوست نه غیر او.

اگر ما با معرفتی که پیدا کردیم و با ضربه‌هایی که خوردیم و تذکراهایی که دیدیم، از دیگران فارغ شدیم، اگر وسعت رزق حق و نعمت‌های او را شناختیم، و اگر در هر دستی، دست خدا را دیدیم، شکر ما در هر حادثه‌ای و در برابر هر دستی که به ما عطا می‌کند و به ما می‌بخشاید، نسبت به حق زیادتر خواهد شد. در نتیجه اگر این تأمل بیاید که: «لَا تُخَوِّجْنَا وَلَا تُتَفَقِّرْنَا...»، زیادتی شکر می‌آید؛ چه در بلاها و گرفتاری‌ها و چه در برابر عنایت‌هایی که از افراد گوناگون به ما می‌رسد، دیگر این عنایت‌ها را به رخ نمی‌کشیم و در برابر او نمی‌آوریم، که از او می‌بینیم؛ «بَيِّدِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ». چشم آنها را او نگه داشته و دل آنها را او با ما مهربان کرده. من در این زمینه زیاد تجربه دارم. هر وقت به هر کسی که حتی خودش به من گفته برایت جامی سرشار نهاده‌ام، روی آورده‌ام، نه جامی بوده و نه بهره‌ای. انسان به هر موردی که روی آورده و از هر کسی که توقع محبت و انسی داشته و برای او، به پای او ریخته، درست در لحظه‌ای که تشنه‌ی یک قطره بوده، اصلاً نمی‌را بر لبش نگذاشته و او را تنها رها کرده.

عوامل زیادتی شکر

زیادتی شکر، لازمه‌اش همین شناخت و معرفت است، یکی شناخت و معرفت وسعت نعمت و رحمت حق است و دیگری شناخت عنایت منعم و حضور او.

شناخت وسعت نعمت و رحمت

اگر من نعمت‌ها را نشناختم و یا نعمت را در هر شکل و لباس و جلوه‌ای که باشد، نشناختم، طبیعتاً شکر من برای دیگران خواهد بود. به دیگران روی خواهم آورد و از آن‌ها گفتگو خواهم کرد.

عنایت‌های حق، نه تنها در نعمت و رحمت او، حتی در بلاها و مصیبت‌ها جلوه کرده‌است - چنانکه در بحث نموده‌ای رحمت به آن اشاره شد - و در هر گرفتاری نیز سه نعمت وجود دارد: یکی اینکه نقطه ضعف را شناخته‌ای و دوم اینکه تعلق و وابستگی‌ات قطع شده و سوم اینکه برایت دلشکستگی آمده و این سه نعمت، نعمت‌های کم و کوچکی نیستند.

آنجا که تو نعمت‌ها را گسترش می‌دادی، حتی مصیبت‌ها جزء نعمت‌ها می‌شد، پس شکر تو نیز زیاد می‌شد و با این نگاه و توجه به وسعت نعمت، تو در مصیبت‌ها، نه تنها صابر که شاکر بودی. اما آنجا که بنا گذاشتی فقط برای نعمت‌ها، آن هم نعمت‌هایی که خودت گزینش می‌کنی، شکری داشته باشی، نه تنها شکری نخواهی داشت که با او درگیر می‌شوی و از او طلبکار. اگر عنایت‌های خدا را پوست کنده و بی‌پرده و در این بینیم که جبرئیل مستقیم بیاید و بگوید: این اهدایی ذات ربوبی به توسست، طبیعتاً شاکر که نخواهیم بود، هیچ، که شاکر پدر و مادرم و دوستانم می‌شوم، شاکر آن موش‌ها می‌شوم که خیال می‌کردم برایم رزقی می‌آورند، در حالی که آنها می‌برند و نمی‌آورند. زیادتی شکر این مقدمات را می‌طلبد.

پس وسعت نعمت و عنایت‌های او را در هر بزمی می‌توان دید و لذا روح‌های عارف آگاه در برابر بلا شاکرند که «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدَ الشَّاكِرِينَ لَكَ عَلَى مُصَابِهِمْ»^۱.

در برابر بلا و گرفتاری به سه گونه می‌توان رفتار کرد، اول جزع و ناله و فریاد، دوم صبر و شکیبایی، سوم شکر؛ و شکر مختص کسانی است که به این حد از معرفت و توجه رسیده باشند. و زیادتى شکر لازمه‌اش شناخت وسعت نعمت است حتی در بلاها. اگر تو نعمت‌ها را ذکر بینی، زیادتى شکر را خواهی داشت. آدمی در برابر نعمت‌هایی که به او عنایت می‌شود، آنجا که مطابق میلش نیست با خدا درگیر می‌شود، شاکر نیست، نه شکر و سپاس در زبان دارد و نه در زندگی‌اش، نعمت‌های خدا را برای او نمی‌گذارد و در راه او مصرف نمی‌کند؛ که در دعای موسی آمده: «رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ»^۲؛ خدایا! با نعمت‌ها و عنایت‌های تو، من پشتیبان و پشتوانه‌ی دشمن تو نباشم و گناهکاری را کمک نکنم.

شناخت منعم

معرفت بعدی، شناخت عنایت منعم است در هر دستی و در میان تمامی دست‌ها. گاهی با خدا درگیر می‌شویم و می‌گوییم که یهودی از تو مهربان‌تر است و فلان کار را برایم انجام می‌دهد، ولی تو نمی‌کنی. خیلی راحت دعوا می‌کنیم، در حالی که غافلیم که اگر در لوله آبی است از جای دیگری است. اگر شیر آب را باز می‌کنی و آب درجامت می‌آید و خنک می‌نوشی از جایی دیگر تأمین شده. ابرها از جایی دیگر باریده‌اند و جلوه‌ها از جایی دیگر تحقق یافته‌اند.

اگر از زمین و یا از یهودی و یا از پدر و مادرم غذایی گرفتم، باید دست حقّ و عنایت او را در میان تمامی این دست‌ها بشناسم. او و حضورش را ببینم و به فقر و افتقار این‌ها و دست‌های خالی‌شان واقف باشم؛ که: «هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ»^۳. خلاصه، زیادتى شکر با توجه به وسعت نعمت، حتّی در بلا و با شناخت منعم و دست او همراه هر دستی، تحقق پیدا می‌کند. مطلوب دیگر زیادتى افتقار و انقطاع به ذات ربوبی «اسْتَأْتَيْكَ فَقْرًا وَفَاقَةً»^۴ مطلوب سوّم، زیادتى غنا و تعفّف و بی‌نیازی و چشم پوشی از غیر اوست که به واسطه‌ی او می‌خواهی: «وَبِكَ عَمَّنْ سِوَاكَ غِنًى وَتَعَفُّفاً».

و این دو مطلوب نیز مانند زیادتى شکر، نتیجه‌ی آن رزق کریم است و در فقرات قبل به آن اشاره شد، که رزقی است و کرامت رزقی و در این کرامت رزق، رهایی از غیر اوست و به غیر ذات حقّ مفتقر و محتاج نبودن است «لَا تُخَوِّجُنَا وَلَا تُفْقِرُنَا إِلَى أَحَدٍ سِوَاكَ».

با این تأمل، افتقار و احتیاج الی الله در تو زنده می‌شود. بینوایی را پیش او می‌بری، نداریت را با او در میان می‌گذاری، با او از غیر او بی‌نیاز می‌شوی و با او از غیر او چشم می‌پوشی.

۱- مفاتیح الجنان، زیارت امام حسین(ع) در روز عاشورا

۲- قصص، ۱۷

۳- شعراء، ۷۹

زیادتی افتقار

آن چه که افتقار و انقطاع به حق را می آورد، توجّه به فقر و نداری دیگران است، یا نمی توانند بدهند و یا نمی خواهند، در این آیه آمده: «وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ، إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ، وَكُلُّكُمْ لَكُمْ، يَا نَسِئُوا الْفُقَرَاءَ إِلَى اللَّهِ»^۱ و همین آیه افتقار به حق را می رساند.

وقتی آدمی، عنایت های خدا را و فقر دیگران و نداری و دست های خالی آن ها را می بیند، و وقتی که می بیند با وجود تمامی امکانات زمین خورده و بدون هیچ امکانی به نتیجه رسیده، این دو نمایش موازی باعث شکل گیری توکل بر حق و افتقار به او و شکسته شدن تعلّق به اسباب و امکانات است. با این توجّه است که زیادتی فقر و فاقه را طالبی؛ خواه فقر و فاقه به یک معنا باشند و یا فقر، نداری و فاقه، بینوایی و حالتی در آدمی، معنا شود؛ مثل بحثی که راجع به فقیر و مسکین و تفاوت های آن دو در لغت وارد شده.

زیادتی غنا و تعفّف

آن چه که غنا و بی نیازی باطنی را که در درون آدمی است، می آورد توجّه و بلوغ و معرفت و آگاهی به این نکته است که منعمی جز ذات ربوبی نیست و آدمی، غیر محتسب و از جایی که حساب نمی کند، مرزوق می گردد. و آن چه که این تعفّف و چشم پوشی در ظاهر را به دست می دهد، همان بلاء و ضربه خوردن هاست. همان محدودیت و محرومیتی است که از دیگران می بیند و ضربه و شکستی است که از آن ها می چشد.

«وَبِكْ عَمَّنْ سِوَاكَ غِنًى وَ تَعَفُّفاً»: این زیادتی و غنا و بی نیازی و تعفّف و چشم پوشی را تو به من ببخش و من به وسیله ی تو، از غیر تو، فارغ شوم و اگر در باطنم هم، این غنا و بی نیازی نیامده، در ظاهر از غیر تو چشم پوشم؛ که غنا، بی نیازی در درون آدمی است که با معرفت و رزق غیر محتسب، حاصل می شد و تعفّف، چشم پوشی و عفت در ظاهر است. بر فرض معرفت پیدا کرده باشم که منعمی جز حق وجود ندارد ولی وقتی که به دیگران چشم دوختم و به سمت آن ها آمدم و عادت های چندین ساله ام، مرا بیدار کردند و متوجّه غیر نمودند، تا ضربه نینم، چشم نمی پوشم. پس بی نیازی یک مرحله است و چشم پوشی، مرحله ی دیگر.

وسعت در دنیا

با توجّه به فرازهای سابق دعا، به فراز آخر دعای حضرت می رسیم: «اللَّهُمَّ وَسَّعْ عَلَيْنَا فِي الدُّنْيَا، اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ أَنْ تَزُولَ عَنَّا وَجْهَكَ فِي حَالٍ وَ نَحْنُ نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِيهِ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَعْطِنَا مَا تُحِبُّ وَ اجْعَلْ لَنَا قُوَّةً فِيمَا تُحِبُّ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»

۱- فاطر، ۱۴ و ۱۳

۲- همان، ۱۵

حضرت می‌فرمایند: خدایا به ما وسعتی عنایت فرما. این وسعت دو شکل دارد:

۱ - امکانات زیادی به تو بدهند و هر چه می‌خواهی داشته باشی.

۲ - به سینه‌ی باز و فراخ و به رفعتی از ذکر و آگاهی برسی که از تنگنای دنیا و گرفتاری‌ها، در وسعت و راحت باشی و در کنار رنج‌ها و با نبود امکانات، راحت زندگی کنی.

نکته‌ی مهم و اساسی این است که اگر آدمی به تمامی امکانات هم برسد، رنج فردا را با خود دارد. در دنیای متحول و با توجه به وقوف و خودآگاهی انسان وسعتی برای او نخواهد بود و امنی را نخواهد داشت؛ که در متن بهارش، ترس زمستان و پاییز را همراه دارد و در متن خوشی‌هایش، فردای رنجور و دیروز گرفتار را شاهد است و حزن از گذشته و خوف از آینده را با خود دارد.

نکته‌ی لطیف در دعا این است که تو وسعت در دنیا؛ «وَسَّعْ عَلَيْنَا فِي الدُّنْيَا» را طالبی نه وسعت با دنیا را. نگفته «وَسَّعْ عَلَيْنَا بِالْآخِرَةِ». تو با امکانات دنیا به وسعت نرسیده‌ای؛ که: «اجْعَلْ غِنَايَ فِي نَفْسِي وَرَغْبَتِي فِيْمَا عِنْدَكَ»^۱ این بی‌نیازی در دل تو آمده. چرا که با وجود همه‌ی امکانات، تو رنج فردا را داری و با اینکه در کنار محبوبیت هستی، ترس از جدایی را. و آدمی به این تجربه و شهود رسیده و آن را چشیده، بارها زمینش زده‌اند و او را بلند کرده‌اند و فهمیده است که در هر شادی، رنجی نهفته است و در هر بهاری پاییزی پنهان.

پس وسعت دنیا آنجاست که تو اعتبار کنی، «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ»^۲ و از ظهور و نمود پدیده‌ها به باطن آن‌ها راهی پیدا کنی و در نتیجه با همه‌ی رنج‌ها، تو شادی و با همه‌ی شادی‌ها، ملتهبی که نکند زمین بخوری و محروم شوی.

و آنجاست که وسعتی در صدر و سینه‌ی تو، با رفعتی در ذکر و آگاهی تو «رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ»^۳ حَقِّق پیدا کند که حتّی با رنج‌ها راحت باشی. این جاست که بهشت نقد برایت حاصل می‌شود. در دعا آمده: «إِلَهِي لَا تَقْطَعْ عَنِّي عُنْكَ وَلَا تُبْعِدْنِي مِنْكَ يَا نَعِيمِي وَجَنَّتِي وَ يَا دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي»^۴.

و این بهشت نقد و حاضر توست که به گفته‌ی حافظ:

من که امروز بهشت نقد حاصل می‌شود،

وعده‌ی فردای زاهد را چرا باور کنم.

نه این که امکانات زیادی باز کرده‌ای که با وجود همه‌ی امکانات رنجوری، خیر، این غنای باطنی توست که تو را در متن گرفتاری‌ها راحت کرده است. با این توجه است و با این وسعت در دنیا است که بهشت نقد برایت حاصل می‌شود.

به تعبیر ابا عبدالله وقتی که همه‌ی گرفتاری‌ها بر او نازل می‌شد و وقتی حلقوم دریده‌ی علی اصغر و شیرخوار خود را می‌دید و خونس را به آسمان پرتاب می‌کرد، می‌فرمود: «هُوَ عَلَى مَا نَزَلَ بِي إِنَّهُ بَعِثَ إِلَهُ»^۵؛ آن چه از بلا و مصیبت بر من فروود می‌آید، سبک و راحت است، چون خدا می‌بیند و او بر می‌دارد.

آن چه که رنج را برمی‌دارد و حضرت را راحت می‌کند، این نیست که سختی ندیده و تیغ بر پای او ننشسته، نه، حتّی گلوی طفل شیر خوارش سرتاسر دریده شده، ولی راحت است و سینه‌ای دارد از تمامی مصیبت‌ها بزرگ‌تر که کهکشان رنج‌ها در آن شناور است و به جایی نمی‌رسد.

۱ - تهذیب شیخ طوسی، ج ۳، ص ۷۴، باب الدعاء من الركعات، ح ۵

۲ - حشر

۳ - انشراح، ۴

۴ - مفاتیح الجنان، مناجات خمسۀ عشر، مناجات هشتم

۵ - لهوف، سید بن طاوس، ص ۱۱۵

در ادامه‌ی دعا آمده است: «اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ أَنْ تَرْوِيَ وَجْهَكَ عَنَّا فِي حَالٍ»؛ ما به تو پناه می‌بریم از این که تو، در هر حالی که هستیم؛ از غنا و فقر، سلامت و مرض، راحتی و رنج، چهره‌ی خودت و جمالت را از ما بپوشانی و دور بداری؛ یعنی آدمی که تا این مرحله آمد، تحوّل نعمت‌ها را می‌تواند تحمّل کند، ولی دوری محبوب را نه. نعیم و جنت او دیگری شده و به سمت او روی آورده است؛ که: «يَا نَعِيمِي وَجَنَّتِي وَ يَا دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي»^۱. نکته‌ی لطیفی که مطرح است، این است که اگر بنا شد تو به وسعتی برسی، با او باید به این وسعت برسی. پس دیگر نمی‌توانی در هر حالی از او محجوب باشی. حقیقت امر این است اگر به تو همه چیز بدهند. همه‌ی دنیای تو زبرجد شود. سقف تو طلا شود. غلمان بدهند. حور بدهند، ولی از او محجوب باشی، همین برای محرومیت تو کافی است. اگر با او داد و ستد نداشته باشی، امر او را نبینی، نگاه مهربان او را حس نکنی، توجّه و عنایت همراه او را شاهد نباشی، به چه چیز مشغول خواهی شد؟ و چقدر بهره‌مند خواهی شد؟ با این همه امکانات چه خواهی کرد و چه می‌توانی بکنی؟

مضامین دعا کاملاً به هم پیوسته است و مرتبط. بعد از وسعت در دنیا و درخواست آن، این استعاذه مطرح است. ما به تو پناه می‌بریم که محروم نکنی. «وَنَحْنُ نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِيهِ»؛ در حالی که به تو راغبیم. هزار بن‌بست را تجربه کرده‌ایم و هزار زخم را در دل داریم و هزار شکست را دیده‌ایم. تو بر آن‌هایی که جز تو کسی را ندارند، در را نبند: «إِلَهِي لَا تُغْلِقْ عَلَيَّ مُوَحَّدِيكَ أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَلَا تَحْجُبْ مُشْتَاقِيكَ عَنِ النَّظَرِ إِلَى جَمِيلِ رُؤْيَتِكَ»^۲. بعد از این فراز با تشکر از محمد و آل محمد که حاملین هدایت هستند، به ما خواستن و چگونه خواستن را تعلیم کرده‌اند.

تفویض

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اعْظِنَا مَا تُحِبُّ وَ اجْعَلْ لَنَا قُوَّةً فِيمَا تُحِبُّ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

خدایا آن چه را که تو دوست داری و محبوب دوست به ما عنایت فرما و تو کمک کن که محبوب و عطایت، نیرویی و توشه‌ای برای رسیدن به محبت تو باشد.

نکته‌ی لطیفی که در این فراز مطرح است تغییر و تعویض سؤال است.

سؤال از رحمت بود و رزق و زیادت‌ی شکر و افتقار و غنا و تعفّف تا وسعت در دنیا؛ ولی در نهایت به این نکته رسیده: «اعْظِنَا مَا تُحِبُّ»؛ آن چه را که تو دوست داری و می‌پسندی به ما عطا کن؛ آن هم با یک قید اضافی که: «وَ اجْعَلْ لَنَا قُوَّةً فِيمَا تُحِبُّ». محبوب و عطایت را برای ما توشه و نیرویی قرار بده برای رسیدن به محبت خودت.

به این نتیجه می‌رسد که باید به او واگذار کند و به رضایت باطنی راه پیدا می‌کند و به تفویض می‌رسد.

بین در چند خط تو را از کجا تا کجا آورده و با این توجّه و دقّت در دعاست که عنایت‌ها را می‌یابی و به ارتفاعی در دعا دست پیدا می‌کنی که دیگر لقلقه‌ی زبان و حرکت لب‌ها نخواهد بود. و اگر اینگونه حرکت نکنی کاذبی.

خواست‌های حضرت آن قدر دقیق می‌شود که از رحمت و فضل و فیض او، رو به محبت و عنایت او می‌گذارد و رضایت او را می‌خواهد «اعْظِنَا مَا تُحِبُّ» آن هم در راه او و محبت او مصرف شود نه غیر او «وَ اجْعَلْ لَنَا قُوَّةً فِيمَا تُحِبُّ».

محبوب و مرضی او در راه غیر او صرف نشود. چقدر دقّت و چقدر توجّه! آن هم از کسی که هنوز هیجده بهار از عمرش نگذشته و از زمین وداع کرده و رفته.

خدایا بحقّ محمد و آل محمد ما را شاکر قرار بده. از کسانی قرار بده تا آن چه را که تحوّل باطنی ما در گرو آن است، بفهمیم. خیال می‌کنیم وسعت دنیا و امکانات آن، دل را راحت می‌کند، به وسعتش می‌رسیم، می‌بینیم در دل تنگی آمده،

۱- مفاتیح الجنان، مناجات خمسۀ عشر، مناجات هشتم

۲- همان، مناجات الخائفین

خستگی آمده، در دل بغض مؤمنین آمده، دیگر با هر کس دوست نمی شوم، رفیق‌هایم باید از کسانی باشند که در آن سطح هستند تا بر من حسادت نکنند، تا تنگ چشمی‌هاشان مرا آزار ندهد. دیگر دنبال تکالیف نیستم، دنبال کسانی هستم که با آنها خوش باشم. از رضا و محبت او فاصله می‌گیرم، محبوب او اگر به دستم برسد، در راه محبت او خرج نمی‌کنم، و در راه خواسته‌های خودم خرج می‌کنم. اگر علمی، توجّهی، سوزی و اشکی، به من داده، برای خودم خرج کرده‌ام، دامی گذاشته‌ام، کلاسی باز کرده‌ام و دگانی درست کرده‌ام.

خدایا! ما به تو پناه می‌بریم از این که پرده بیندازی و صورت از ما بپوشانی. خدایا! در هر حالی تو باش، حضور مهربان تو باشد، که به قول حافظ:

گرم تو دوستی ز دشمنان ندارم باک

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى فَاطِمَةَ وَ آيِبَهَا وَ بَعْلِهَا وَ بَنِيهَا»

فلاح و نجاح و صلاح

قَالَتْ فَاطِمَةُ (س) فِي دُعَائِهَا يَوْمَ الْاَحَدِ:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ اَوَّلَ يَوْمِي هَذَا فَلَاحاً وَ آخِرَهُ نَجَاحاً وَ اَوْسَطُهُ صَلَاحاً. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

«وَ اجْعَلْنَا مِمَّنْ اَنَابَ اِلَيْكَ فَقَبِلْتَهُ وَ تَوَكَّلَ عَلَيْكَ فَكَفَيْتَهُ وَ تَضَرَّعَ اِلَيْكَ فَرَحِمْتَهُ»^۱

حضرت سه چیز را از خداوند مسألت می کنند. یکی فلاح و رستگاری و دیگری نجاح و دستیابی و سوّمی صلاح و شایستگی.

مفردات

فلاح؛ یعنی رستگار شدن، روئیدن، سربر آوردن و از خاک برخاستن، به پا ایستادن.

نجاح؛ یعنی دستیابی، موفقیت و پیروزی، میوه آوردن، بارگرفتن.

صلاح؛ یعنی شایستگی، درست حرکت کردن، هماهنگ بودن.

نکته ای که مطرح است این است که رستگاری و فلاح را در اوّل روز خواستن و دستیابی و پیروزی را در آخر و صلاح و شایستگی را در تمام این مدت و فیما بین این دو، چگونه تحقّق پیدا می کند؟

با تأمل در چند کلمه ی انابه و قبول، توکل و کفایت و تضرّع و رحمت که در قسمت دوّم دعا و بعد از صلوات بر محمد و آل محمد مطرح می شود و در حقیقت توضیح قسمت اوّل دعا می باشد، به کلید این دعا و تحلیل و جواب آن سؤال دست یافته ایم.

در فلاح و رستگاری، انابه و قبول و پذیرش حقّ مطرح است، در نجاح و دستیابی، توکل بر حقّ و کفایت او و در صلاح و شایستگی هم دو عنوان دیگر؛ یعنی تضرّع و رحمت دخالت دارد.

انابه از سوی عبد و قبول و پذیرش از حقّ. توکل و واگذاری از عبد و کفایت از حقّ. تضرّع و زاری از عبد و رحمت و محبّت از حقّ. انابه و توکل و تضرّع فعل عبد است و قبول و کفایت و رحمت، فعل حقّ.

این شش عنوان توضیح فلاح و نجاح و صلاح هستند.

۱- بحار الانوار، ج ۸۷، ص ۳۳۸، به نقل از البلد الامین، کفعمی

فلاح

برای فلاح و رستگار شدن دو عنوان مطرح است، انابه و قبول.

انابه‌ی عبد؛ یعنی روی آوردن او به سمت حق، یعنی اینکه از همه بُرَد و به سمت او آید.

مثالی بزنم، بچه‌هایی که مورد هجوم و حمله قرار گرفته‌اند و یا مورد بی‌توجهی و بی‌مهری بوده‌اند و به کسی روی می‌آورند. دیگران را نمی‌بینند، حتی صدایشان را نمی‌شنوند. تشویق کنی و شکلات دهی، نمی‌پذیرند و بر نمی‌دارند.

انابه این است که تو از همه بریده‌ای و منیب به کسی می‌گویند که پیوندهایش را از غیر بریده و به سمت حق روی آورده. لازمه‌ی انابه قبولی است و سرّ این قبولی، هم در غربت انسان است و هم در رحمت حق. خداوند مهربان است و نزدیک. وقتی که تو از همه بریده‌ای، رهایت نمی‌کند. این خوبی اوست که ما را با همه‌ی بدی‌ها مان، صدا می‌زند و کنارمان نمی‌گذارد، وای به آن که به او روی بیاوریم. اگر قبول نکند و در را ببندد و یا نخرد، آنجا تو فلاح و رویشی نداری. اگر شوق جوانه زدن در تو بوده و خواسته‌ای که قدمی برداری ولی قبولی و پذیرشی نبوده، از دست رفته‌ای.

عنایت حق آن قدر زیاد است، آنجایی که ما از او رو برگرفتیم، رها نکرده. «أَنْتَ الَّذِي تُفِيضُ سَيِّئَكَ عَلَيَّ مَنْ لَا يَسْأَلُكَ وَ عَلَيَّ الْجَاهِلِينَ بِرُبُوبِيَّتِكَ فَكَيْفَ سَيِّدِي بِمَنْ سَأَلَكَ وَ أَتَقَنَّ أَنَّ الْخَلْقَ لَكَ وَ الْأَمْرَ إِلَيْكَ. تَبَارَكْتَ وَ تَعَالَيْتَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ»^۱. تو به آن‌هایی که بی‌دردند، نمی‌خواهند و حتی آن‌هایی که معرضند و از تو چشم پوشیده‌اند، می‌ریزی و می‌پاشی، پس چگونه بر کسی که از تو خواسته و یقین دارد که همه‌ی امور به دست توست، عنایت و محبت نداشته باشی؟! آن هم کسی که محرومیت دیده و دیگران و هزاران بن‌بست را تجربه کرده و دیده که به دست آوردن‌هاشان از دست رفتن است و داده‌هاشان به خاطر گرفتن.

خوب دقت کنید که زیبایی‌های بیان حضرت، در این پیوندهای نزدیکی است که به هم پیدا می‌کند. انابه طبیعتاً با قبول همراه است، چون هم به غربت و اضطراب آدمی رحم می‌کنند و هم رحمت و محبت او واسع است و فراگیر، و مهربانی خدا و غربت تو، باعث پذیرش توست.

نجاح

برای نجاج و دستیابی نیز دو عنوان مطرح است، توکل و کفایت.

حضرت می‌فرمایند: آخر روز را نجاج قرار بده. یعنی وقتی روز را به پایان می‌رسانیم، سرمایه را مصرف نکرده باشیم و تمام نشده باشیم، به چیزی دست یافته باشیم، باری آورده باشیم. چرا؟ چون دو مرحله شکل گرفته؛ هم به او تکیه کرده‌ای و هم کفایت او را داری. «تَوَكَّلْ عَلَيْكَ فَاكْفَيْتَهُ» و در نتیجه این دستیابی طبیعی است.

آدمی مادام که خودش را می‌بیند، هدایت و تعلیم حق اقتضاء می‌کند که او را بشکند و نشان دهد که چیزی نمی‌تواند به دست بیاورد. اما همین که فارغ شد و به ضعف خود واقف گردید، او را پُر می‌کند و سرشار می‌نماید و کسری‌ها و خلاهایش را نشان می‌دهد. کفایت حق، همین پُر کردن و سرشار نمودن آدمی است.

۱- مفاتیح الجنان، دعای ابوحمزه

صلاح

با این توجه به دو عنوان دیگر، یعنی تضرّع و رحمت می‌رسیم، که برای رسیدن به صلاح و شایستگی لازم است. مطلوب حضرت و خواسته‌ی او بین فلاح و نجات. بین کوشش و تلاش آدمی برای رویدن و رستن (فلاح) و برای رسیدن و دستیابی به نتیجه و بار آوردن (نجات)، صلاح و شایستگی است. و این هم در دو کلمه خلاصه می‌شود، تضرّع و زاری از عبد و رحمت و مهربانی از حق.

طی کردن این مسیر به شایستگی و حاصلی که در تمامی راه کارگشاست، در همین زاری توسست. یعنی این که بدانی دست‌هایت خالی است.

زادِ راهِ حرم وصل نداریم مگر به گدایی ز در می‌کده زادی طلیم^۱

آدمی به فقر و ضعف و نداری خویش، واقف نیست، طلبکار است و مغرور، در حالی که اولیای خدا، آن‌هایی که تجربه‌ی عظیم این عالم را داشتند، و در غیب و شهادت این عالم رهرو بودند و سالک، می‌گفتند: «لَسْتُ أَتَكِلُ فِي النِّجَاهِ مِنْ عِقَابِكَ عَلَى أَعْمَالِنَا بَلْ بِفَضْلِكَ عَلَيْنَا»؛ یعنی ما کسی نیستیم که برای نجات خودمان در زورق شکسته‌ی اعمالمان بنشینیم، نه، این زورق در این اقیانوس نمی‌رود، که راه طولانی است.

یکی از بزرگان گفته بود اگر ابا عبدالله با آن همه خون و زخم و رنج و درگیری و اسارت که شاهده‌اش بودند و به دنبالش آمدند. اگر در آن لحظه‌ی آخر که سر بر خاک نینوا گذاشته بودند و می‌فرمودند: «صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ يَا رَبَّ لَا إِلَهَ سِوَاكَ»، اگر در آن لحظه، «یا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ»^۲ را نمی‌گفتند، کم آورده بودند.

بدون استغاثه و تضرّع همه باخته‌ایم چرا که راه طولانی است و قلّه‌ها بلند و مردان راه می‌نالند: «آه مِنْ قَلَّةِ الزَّادِ وَ طُولِ الطَّرِيقِ»^۳. تازه با تضرّع مطلب تامّ و تمام نمی‌شود که رحمت و مهربانی حقّ و دستگیری او لازم است، «تَضَرَّعَ إِلَيْكَ فَرَحِمْتَهُ»؛ خدایا! تو محبّت کنی و دستگیری نمایی.

راحت بگویم، حرف اول و آخر همین تضرّع عبد و رحمت اوست و جز با این مرکب نمی‌توان این مسیر را طی کرد.

مراحل و گام‌های سلوک

معرفت، علم، فکر و عقل گام اوّل هستند.

سپس عشق و ایمان و محبّت، این‌ها گام دوّم هستند. خیال نکنید که این گام به جایی می‌رساند؛ که: عشق آسان نمود اوّل ولی افتاد مشکل‌ها.^۴

بعد از عشق، گام سوّم، تمامیت عشق؛ یعنی شیدایی است. شیدایی مرحله‌ی بالاتری است؛ که: «إِنَّ قُلُوبَ الْمُحِبِّينَ إِلَيْكَ وَالْهَمَّةُ»^۵. واله بودن همان شیدایی است و لازمه‌ی آن اخبات است. اخبات، مسکنت و ذلّت آدمی و سرافکندگی و شکستگی اوست. با کبر و غرور و طلبکاری نمی‌خرند؛ که: چرخ بر هم زنم ار غیر مرادم گردد.

۱- دیوان حافظ

۲- مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه

۳- موسوعه کلمات الحسین، ص ۵۱۰

۴- نهج البلاغه‌ی صبحی صالح، حکمت ۷۷

۵- دیوان حافظ

۶- مفاتیح الجنان، زیارت امین الله

این طور نیست که عاشق شوی، کارت تمام شود، بعد از عشق باید این تمامیت و شیدایی بیاید. این حقیقت سوم است. آنچه که تو می خواهی یا به خاطر زیبایی خدا و یا به خاطر محبت او و یا کمال او، به خاطر اینکه جز او کسی نیست و هر دری را بزنی بر او وارد شده ای. هر پنجره ای که باز شود، او باز کرده. بعد از همه ی این مسائلی که عشق را در آدمی بر می انگیزد. اگر تمامی این عشق با همه ی وسعتش دل تو را گرفت، تازه از تو شیدایی می خواهند.

بعد از تمامیت محبت، گام چهارم بلاست و خداوند دست به کار می شود و در دل عاشق شیدا می کارد و خوب هم می کارد و آن علف های هرز و درخت های بی حاصل را از ریشه بیرون می آورد.

بعد از این مرحله، گام پنجم، عبودیت است که با بلاء و عنایت او تو به عبودیت و بندگی می رسی.

بعد از عبودیت گام ششم رسالت است. وقتی عبد او شدی باید بار برداری، «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

این مسیری است که باید طی کنی و تازه اخلاص را هم می خواهند، مُخْلِص باید باشی.

این راهی است که باید با تضرع رفت، نه کبر و غرور و طلبکاری. ما خیال می کنیم بدون این تضرع به ما می دهند؟! می دهند ولی چه حدی؟ هر کس سهمی دارد. در روایت هست: هر کس در عرفات یا در منی حاضر شود یا در کنار کعبه فریاد کند، به او می بخشند، به همه می بخشند، ولی وقتی فردا می فهمد که چقدر محتاج است و نمی تواند به دست آورد، می بیند آنچه خواسته و به دست آورده خیلی کم است. تازه خیال نکنیم اگر اشکی ریختیم و گریه ای کردیم و آرام گرفتیم، همین کافی است. اگر گریه کردیم و اشکی ریختیم و وادادیم، باخته ایم.

گریه کن تا آتش بگیری و بروی تا سبز شوی و برویی.

شیطان که با خدا حرف زده و سال های سال، سجده و عبادت او را کرده، با یک کبر، و آدم که بهشت برین را دیده، با یک حرص، و کسانی که گرمی نفس اولیای خدا را احساس و دست رسول را لمس کردند و بیعت نمودند و در کنار او و صحابی او بودند و او را به هذیان نسبت دادند، با طمع در ریاست و قدرت، به عقب بازگشتند و مهبوط گردیدند. خدا به ما رحم کند که همه ی این ها را داریم.

این طور نیست که با رؤیت و معرفت و حتی شهود و بصیرت، بتوان سالک بود، نه، کفایت نمی کند.

در راهی که خطایای تو، لباس های ذلت را بر تن می کنند. یک کبر تو را ذلیل می کند، و این ذلت لباس فراگیری است بر تمامی اندام تو. دیگر خدا را نمی خواهی و زیر بار نمی روی که حضرت سجاد ناله سر داده: «إِلَهِی الْبَسْتَنِي الْخَطَايَا تَوْبَ مَذَلَّتِي»^۱. آن هم راهی که در آن وسوسه ها زیاد است و شیطان و نفس و خلق و دنیا در کمین.

من شاهد بوده ام که خیلی ها در مسیر دین با عشق و صفا و توجه آمدند. اما آن قدر وسوسه و مشکلات زیاد بود که با هجوم آن ها برگشتند و می گفتند که ما دیروز خیلی بهتر بودیم، نگاه نمی کردیم، به زن روی نمی آوردیم. چه بودیم و چه نبودیم. اما امروز که مسلمان و مؤمن و متدین شده ایم، صدای پای زن ما را رنج می دهد و گرفتارمان می کند، پس آن موقع بهتر بودیم.

این ها غافلند از این که دیروز بهتر نبودند، چرا که به ایشان طمع نبود و شیطان وسوسه ای نداشت و آتشی نمی ریخت. اما امروز تو ریشه داری و از شاخ و برگت هم نمی گذرنند و نمی گذارند به میوه برسی. میوه هم پیدا کردی، سالم نمی گذارند، کرم می کنند. و اگر انبارش کنی لک می زنند و رویش خاک می ریزند و تو را رها نمی کنند. مبارزه هست و بازی هم نیست که خداوند حساب داشته. این راه، یک استاندارد قوی و محکمی را می طلبد و به اندازه ای که راه و کاری ارزش پیدا کرد، وسوسه ها و مشکلات، زیادتر می شود.

خدایا تو اوّل و آخر ما را ختم به خیر کن.

۱- مفاتیح الجنان، مناجات خمسۀ عشر، مناجات الثانیین.

خدایا! ما را با مرگ محمد و آل محمد و با زندگی محمد و آل محمد زنده بدار و بمیران. ما را به خودمان واگذار نکن. خون ما روی خاک نریزد. نفس ما هدر نرود، تو بردار گرچه سزاوار نیست. به تضرع ما تو رحم کن.
«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ».

قَالَتْ فَاطِمَةُ (س) فِي دُعَائِهَا يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ قُوَّةً فِي عِبَادَتِكَ وَتَبَصُّراً فِي كِتَابِكَ وَفَهْماً فِي حُكْمِكَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَلا تَجْعَلِ الْقُرْآنَ بِنَا مَاحِلاً وَالصِّرَاطَ زَائِلاً وَمُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ غَنَّا مُؤَلَّيًّا»^۱.

ترجمه

خدایا! من از تو، قوت و نیرویی در عبادت و بندگی خودت و بصیرت و نورانیتی در کتاب و قرآن و فهمی در حکم تو، می‌خواهم. خدایا بر محمد و آلش درود فرست و قرآن را از ما ناراضی و شاکی قرار مده و صراط را بر ما لرزان نگردان، و محمد و آلش را از ما روی گردان نساز.

در توضیح فقرات دعا، چند نکته قابل تأمل است که به آن‌ها اشاره می‌کنم.

یک بحثی است راجع به عبادت و معنای آن و تفاوت عبادت با عبودیت.

بحث دوم راجع به قوت و نشاط در عبادت و عوامل این قوت است.

و بحث سوم ارتباط قوت در عبادت با بصیرت در کتاب و فهم در حکم است. آیا قوت در عبادت، بصیرت و نورانیتی در کتاب و فهمی در حکم می‌آورد یا نه؟

و بحث آخر هم ارتباط این همه با شکایت و ناراضی بودن قرآن است.

عبادت و عبودیت

عبادت همین اعمالی است که در شرع مطرح است مثل نماز و روزه و حج و زکات و صدقات و.... که به حد رجحان و یا ضرورت رسیده باشد.

عبادت، امر می‌خواهد چه امر استحبابی و چه وجوبی.

عبادت اخلاص می‌خواهد.

پس آنچه که در عبادت مطرح است و شرط می‌باشد، یکی امر است و دیگری اخلاص.

عبودیت؛ یعنی همین اعمالی که او می‌خواهد و باید امر و اخلاص داشته باشد. و گذشته از این دو، هم مطابق امر او باشد و هم در هنگامی آورده شود که مزاحم نداشته باشد و کار و امر دیگری مزاحم آن نباشد.

اگر من به نماز مشغول شوم در حالی که مکلف به احسان به مادرم هستم و این که عهده دار او باشم و یا مشغول عبادتی بشوم در حالی که مکلف به اصلاح امر مؤمنی هستم، این عبادت هست ولی عبودیت نه؛ چون مزاحم دارد و من مهم‌ترین

۱ - بحارالانوار، ج ۸۷، ص ۳۳۸، به نقل از البلد الامین، کفعمی

کار و عمل را نیاورده‌ام. لذا در عبودیت سه چیز مطرح است: نیت، سنت، اهمیت، در عبودیت گذشته از این امر و اخلاص و نیت و مراعات سنت، مراعات اهمیت‌ها مطرح است.

مطلوب فاطمه زهرا(س) از عبادت در اینجا، همین عبودیت و بندگی و معنای خاص است. البته می‌تواند به معنای عام آن نیز باشد تا شامل هر دو شود. به هر حال چه این معنا و چه آن معنا در هر دو می‌تواند قوت و ضعف و کسالت و نشاط وارد شود.

عوامل قوت در عبادت

حال سؤال این است که چه عواملی باعث قوت در عبادت است؟ تا بتوانم، عبادت را با نشاط و قوت به جا آورم و متوقع و منتظر بهره‌ای هم نباشم و بتوانم عبادت را به خاطر امر و اهلیت او بیاورم؛ که در مورد عبادت سه تعبیر آمده است: گاهی «عَبَدْتُكَ خَوْفًا» و گاهی هم «طَمَعًا» و گاه هم «وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ»^۱.

عبادت گاهی از روی خوف و ترس است و گاهی به طمع رسیدن به چیزی و گاهی هم به خاطر این که او سزاوار است و اهلیت دارد نه غیر او؛ چون دیگرانی که ما برای آن‌ها هستی‌مان را فدا کرده‌ایم و برایشان از صبح تا شب دویده‌ایم و با سر به سمت خواسته‌هایشان رفته‌ایم، حتی گاهی برای ما برنداشته‌اند و قدمی جلو نیامده‌اند.

عامل این قوت چند چیز است:

۱- توجه به آمر و معبود و معرفت به عظمت و کرامت او.

آدمی وقتی بداند که چه کسی به او دستور داده به اندازه‌ای که آن شخص برایش ارزش داشته باشد، به همان اندازه نسبت به خواسته‌ی او فعال می‌شود و در انسان انگیزه ایجاد می‌شود.

آن چه به انسان نیرو می‌دهد و ماهیچه‌های خسته‌ی او را فعال و بیدار می‌کند و در او انگیزه ایجاد می‌کند، همان توجه به آمر و محبوب و شناخت عظمت اوست. من برای کسانی که حرمتی قائل بودم و برایم عزیز بودند، قبل از این که نگاهشان به سمتی برود، در من انگیزه‌ای ایجاد می‌شد که به آن سمت بروم و قبل از اینکه نگاهشان به در برسد من در را باز کرده بودم و قبل از اینکه بخواهند ناله‌ای بکنند و یا حرفی بزنند حاضر و آماده شده بودم.

یکی از بزرگان نقل می‌کند که شبی برای عبادت در کنار مسجد سهله بودم، دیدم جلوی محراب، درویشی با موهای بلند و ژولیده مشغول عبادت است. تا صبح ناله می‌کرد و مضامینی از دعا می‌خواند که برایم تازگی داشت، متحیر ماندم یک درویش این همه دقت و اطلاع؟! نزدیک صبح شد، خاموش شد و رفت. خادم، صبح برایم سماور و چای آورد، پرسیدم این درویش کیست؟ گفت: درویشی اینجا نیست. گفتم چرا همان کسی که دیشب در محراب بود. خادم گفت او میرزا خلیل الله کمره‌ای است. گفتم میرزا خلیل الله که استسقاء^۲ گرفته و دو سال است که از خانه تکان نمی‌خورد. خادم گفت: الان در حجره است و روز که می‌شود اصلاً نمی‌تواند تکان بخورد. آن بزرگ گفت آمدم، دیدم که بدنش به قدری ورم کرده که نمی‌تواند حرکتی کند، ولی وقتی شب می‌شود از جا بلند می‌شود و برای عبادت به مسجد می‌آید.

۱- الفین، علامه حلی، ص ۱۲۸؛ بحار الانوار، مجلسی، ج ۷۰، ص ۱۷۶، ح ۱-۲

۲- استسقاء مرضی است که به خاطر وجود مشکل در کلیه‌ها، آب بدن یک جا جمع شده و اعضا متورم می‌گردند.

این قوت در عبادت است که عظمت محبوب و معبود، چنان انگیزه‌ای در تو ایجاد می‌کند که همه‌ی دردها را فراموش می‌کنی. اینکه نسبت به پدر و مادر وارد شده که نگذارید امر کنند، و نسبت به مؤمنین آمده که نگذارید ذلت سؤال و درخواست در چهره‌شان آشکار شود، «إِنِّي دَرِيءٌ بِالْعَطِيَّةِ قَبْلَ الْمَسْأَلَةِ»^۱. سرش همین نکته و توجه به آمر و محبوب است. توجه به عظمت دوست، تو را تحقیر می‌کند و به خوبی‌هایت نگاه نمی‌کند، مزد نمی‌خواهی و حتی شرمندگی.

در تاریخ آورده‌اند شخصی در یک کوزه‌ی پر از کرم و کثافت برای خلیفه‌ی بغداد که بین دجله و فرات کاخی داشت آبی هدیه آورده بود. خلیفه، به او مزدی داد و به افرادش گفت، هنگام رفتن او را از کنار دجله و فرات ببرید. خدا شاهد است که حتی خوبی‌های ما استغفار دارد.

ز بود مستعار استغفر الله

ز هر چه غیر یار استغفر الله

خیال می‌کنیم که عبادت کرده‌ایم. دو تومان در راه خدا می‌دهیم و دو میلیون تومان طلبکاریم و می‌خواهیم جبرئیل و میکائیل و ملائکه به کمک ما بیایند.

۲ - توجّه به امر و حکم. یعنی امر، امر مهمّی است و آمر به تو واگذار کرده و گفته می‌خواهی انجام بده یا نه، تحمیل نمی‌کند و فشار نمی‌آورد، اما امر، امر حکیمانه‌ای است و خواسته، خواسته‌ی عزیزی است ولو از یک جاهل هم این حرف برخاسته باشد. گفته از اینجا کنار برو، آب می‌آید و یا سیل می‌آید. با او در گیر نمی‌شوی و قوّت پیدا می‌کنی؛ یعنی در امر حکیم هر چند آمرش را نخواسته باشی به آن توجّه پیدا می‌کنی.

۳ - توجّه به آثار عمل و قرب به محبوب و معبود

شناخت و معرفت به آثار عبادت و عمل و محبّت نسبت به معبود، در قوّت عمل مؤثر است، همان طور که عکسش، توقّع از معبود و خشم و خستگی از او باعث ترک عبادت می‌شود.

در تاریخ آمده که شخصی به نام ذوالنمره که چهره‌ای مانند پلنگ، رنگارنگ و پیسی گرفته داشت و از اصحاب رسول خدا و اهل صُفّه محسوب می‌شد. روزی نزد رسول خدا آمد و گفت که واجبات خداوند چیست؟ حضرت همه را برایش شمردند. آن شخص گفت من جز این واجبات هیچ عمل دیگری انجام نمی‌دهم. حضرت تبسمی کردند و فرمودند چرا؟ گفت: آخر این چه قیافه‌ای است که خداوند به من داده است؟

جبرئیل نازل شد و حضرت فرمودند: می‌خواهی این صورت را داشته باشی و این رنج را تحمل کنی و برای تو این درجات باشد - به او نشان دادند - آن شخص گفت: راضی شدم.^۲

گاهی هم توقّع آدم باعث می‌شود که عبادتش را رها سازد، همین که یکی از خواسته‌هایمان زمین می‌خورد، از همه‌ی خواسته‌های خدا چشم می‌پوشیم و توقّع داریم که اگر یک دفعه صدایش زدیم، اجابت کند و از اینکه خواسته و دعامان برآورده نشد، بر او می‌شوریم و کم‌کم سست می‌شویم. و این از مکر شیطان است که به تو القاء می‌کند که دعایت برآورده نشد، پس نخواه.

۱- امالی، شیخ طوسی، ص ۵۸۴: تحف العقول، حسن بن شعبه الحرائی، ص ۲۲۵

۲ - بحار ج ۲۲ ص ۱۴۰ ح ۱۲۲

خاصیت دعا

این نکته را بگویم، دعا دو خاصیت دارد:

- ۱ - تو را به اندازه‌ای که مضطرب و متوجه می‌شوی، به خواسته‌هایت می‌رساند و به تو می‌دهند.
- ۲ - دعا می‌کنی به خاطر این که عبودیت و وابستگی و تعلّق را اثبات کرده باشی و برایت مهم نیست که می‌دهند یا نه، برآورده می‌کنند یا خیر. و حتّی منتظر اجابت هم نیستی که حقیقت عبادت و بندگی دعاست؛ «الدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ»^۱. روحش دعاست. می‌گوید:

حافظ کار تو دعا کردن است و بس

در قید این مباش که نشنید یا شنید.

در این نالیدن است که ارتباط پیدا می‌کنی و از مکر شیطان است که نکند صدا را نمی‌شنود تا زمزمه‌ی تو را خاموش کند. در روایت آمده که یکی از اسامی قیامت یوم الحسرة می‌باشد. حتّی حسرت برای مؤمنین. در آن روز می‌گویند تو دعاهایی کرده‌ای و به خاطر جهاتی مستجاب و برآورده نشد. حال در برابر آن چه به تو ندادیم، این همه برای تو. آدمی حسرت می‌خورد و می‌گوید کاش هیچ یک از دعاهای من برآورده نمی‌شد.^۲ اصلاً رنج این را نداشته باشید که برآورده شد یا نشد؛ چون حقیقت دعا در این است که من محتاجم؛ «رَبِّ اِنِّی لِمَا اَنْزَلْتَ اِلَیَّ مِنْ خَیْرِ فَقِیْرٌ»^۳.

موسی فرار کرده و در کوچه‌ها و بیابان‌های مدین است و هیچ کس را ندارد می‌گوید من محتاج توام. همین. از این عاشقانه‌تر و زیباتر چیست؟

نکته‌ی مهم‌تر اینکه او قبل از استحقاق و سؤال بخشیده؛ «یا مُبْتَدِ بِالنَّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا»^۴ و در جای دیگر فرموده: «اَنْتَ الَّذِی تُفِیضُ سَبِّکَ عَلٰی مَنْ لَا یَسْتَلِکَ»^۵.

قبل از اینکه بدانم چشم و زبان و دست و پا می‌خواهم به من عنایت فرموده.

تشنگی و آب را با همه آورده. وحشت و انس را با هم. دیگر چه رنجی؟ حال بعد از اینکه می‌فهمم و می‌خواهم و اصرار می‌ورزم نمی‌بخشد؟ در حالی که بخشش‌ها از او کم نمی‌کند؛ «کَیْفَ یَنْقُصُ مُلْکُ اَنَا قَیْمُهُ»^۶. این گام‌ها را باید محکم کرد تا آن جایی که جوابی نیامد، رنج نیافتن را نداشته باشیم و این‌ها را جز موجودی خودمان حساب کنیم.

آن قدر لطیف و خبیر و عزیز است که به آن‌هایی که آمدند و نرسیدند دو مزد می‌دهد، یکی مزد و اجر حرکتشان و دیگری مزد محرومیشان «اُولٰٓئِکَ یُوْتُوْنَ اَجْرَهُمْ مَرَّتَیْنِ بِمَا صَبَرُوْا»^۷.

۱- ارشاد القلوب، دیلمی، ج ۱، ص ۹۰؛ بحار الانوار، مجلسی، ج ۹۳، ص ۳۰۰، ح ۳۷

۲- کافی، کلینی، ج ۲، ص ۳۵۶، ح ۹

۳- قصص ۲۴

۴- تهذیب، شیخ طوسی، ج ۳، ص ۸۴

۵- مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه ۵

۶- کافی، کلینی، ج ۲، ص ۶۶ ح ۷

۷- قصص، ۵۴

نکته‌ی دیگر اینکه توقّع را باید کنار گذاشت و صبوری کرد، این نیست که هر وقت خواستی بدهند، وقتی از او می‌خواهی به این معناست که از ضعف خودت و از عجزت به غناء و عنایت و لطف و رحمت او نزدیک شده‌ای. پس دیگر تو حاکم نیستی. او ربّ است و حکیم.

در روایت آمده دعای موسی در حق فرعون که از خداوند خواست او را غرق کند مستجاب شد و به موسی گفته شد: «قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا»^۱. در حالی که پس از چهل سال از استجابت دعا فرعون غرق شد.^۲ و نکته‌ی آخر این که، تو که به ضعف و عجزت واقف شده‌ای و به او روی آورده‌ای، راه را به او نشان مده. به او واگذار کن و تفویض نما.

در داستان یوسف آمده که می‌گوید: «رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ»^۳ و... «فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ»^۴. زندان برای من بهتر است و خداوند هم اجابت کرد. بعد که زندانی شده و گرفتار شده به جوانی که همراه او در زندان بوده و نجات پیدا کرده و به خدمت شاه درآمده می‌گوید: «أَذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ»^۵ از من نزد پادشاه یاد کن و به خاطر همین چندین سال دیگر در زندان ماند؛ «فَلَبِثَ فِي السَّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ»^۶. اگر نجات می‌خواهی بگو خدایا نجاتم بده.

چرا می‌گویی زندان برایم بهتر است و بعد متوسّل و متوجّه دیگری می‌شوی؟ که موسی گفت: «رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»^۷ و گفت: «رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ»^۸.

نقل می‌کنند که یکی از طلاب، محتاج به زن بود و گرفتار. آمد حرم حضرت امیر (ع) و از حضرت خواست که فرزندی به ایشان عطا کند و پیش خود حساب کرد که اگر فرزند بدهند، از هوا که نمی‌دهند. یک زنی به آدم می‌دهند. از قضا یک زن خوبی از اشراف عرب نصیبش شد و شش ماهه بچه دار شد و زن، سرّ را از دنیا رفت. بچه ماند روی دست پدر، گریه می‌کند و شیر می‌خواهد. مرد با بچه به حرم آمد و گفت من نمی‌دانستم که شما زبان کنایه متوجّه نمی‌شوید. من زن می‌خواستم، به بچه چه کار دارم.

حرف این است که چرا راه را نشان داده‌ای؟ و بازی در آورده‌ای و با کنایه خواسته‌ای؟ از او بخواه و به او واگذار کن که حکیم است و به دردها آشنا.

۴ - رضا، در قوّة در عبادت دخالت دارد. توقّع‌ها و توهم‌ها یا از اصل دعا و عبادت محروم می‌سازد و یا آدمی را در عبادتش برانگیخته و سرکش می‌نماید و بر محبوب می‌شوراند.

جایی که بر کوزه‌ای فشار می‌آید از آن نقطه که ضعیف‌تر است می‌شکند و از هم می‌پاشد. پس اگر فشار و گرفتاری پیش آمد و عبادت را کنار گذاشتید متوجّه باشید که این نقطه ضعف شماست. چطور آن جا که گرفتار می‌شوید غذا و لباستان را کنار نمی‌گذارید ولی عبادت را رها می‌کنید؟ پس در صدد رفع و حلّ این نقطه ضعف برآید و آن را تقویت کنید.

۱- یونس، ۸۹

۲ - کافی ج ۲ ص ۳۵۵ ح ۵

۳- یوسف، ۳۳

۴- همان، ۳۴

۵- همان، ۴۲

۶- همان، ۴۲

۷- قصص، ۲۱

۸- قصص، ۲۴

۵ - تمرین و تدریج، در قوت در عبادت مؤثر است. به عکس تحمیل که نفرت‌زا و خستگی آور است. کم مستمر بهتر از زیاد ملال آور است «قَلِيلٌ مَّدُومٌ عَلَيْهِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ مَمْلُوءٍ مِنْهُ»^۱.

همیشه یک چیز کم و مستمری را بین خود و خدایتان داشته باشید که این پیوند مستمر، باعث نجات آدمی است و او را به نتیجه می‌رساند.

نقل می‌کنند عده‌ای از کرمانشاه عازم کربلا بودند که در راه مورد هجوم راهزنها و دزدان قرار گرفتند و کاروان غارت شد. یک نفر از اهل کاروان که جان سالم به در برده بود و امکان و پولی هم به همراه داشت، می‌گوید: از کنار تپه‌ای بالا آمدم سیاه چادرهایی دیدم. پیرمردی آن جا بود. بر او وارد شدم. از من پذیرایی کرد. امانتم را به او سپردم. چیزی نگذشت که غارت کاروان تمام شد. دیدم که از کنار تپه‌ها، دزدان به سمت همین سیاه چادرها می‌آیند و اشیاء دزدی را به داخل چادرها می‌گذارند. معلوم شد که پیرمرد، رئیس دزدان این منطقه است. با خودم گفتم آن‌ها کاروان را غارت کردند، من خودم اموالم را به دستشان سپردم. دزدها که در چادرها جمع شدند، دیدم هوا پس است، یواش یواش به راه افتادم تا لااقل جانم را نجات دهم که پیرمرد صدا زد؛ کجا می‌روی؟ گفتم اجازه بدهید می‌روم. پیرمرد گفت بیا امانت را بگیر. تعجب کردم. وقتی اموالم را گرفتم، زبانم باز شد. گفتم اگر اجازه بدهید سؤالی دارم. گفت بگو. پرسیدم مگر شما رئیس این‌ها نیستید؟ من که با دست خودم آورده‌ام؟ پیرمرد گفت درست است که ما دزدی می‌کنیم، اما طاعی نیستیم و به خاطر فقرمان دزدی می‌کنیم و با خود پیمانی بسته‌ایم که در امانت خیانت نکنیم. این خط را نگه داشته‌ایم.

آن چه که مهم است همین است که انسان چیزی برای خود باقی بگذارد و دستاویزی داشته باشد و بر همه چیز نشورد و پشت پا نزند و همه‌ی درها را به روی خود نبندد و پل‌ها را خراب نکند.

عبادت مستمر و بصیرت

آن وقت این کم مستمر در عبادت، بصیرت و نورانیت و یقین را به همراه می‌آورد؛ که: «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ»^۲. و این یقین با خود شهود و رؤیت را به همراه دارد؛ که: «لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ»^۳ این‌ها از متن برخاسته و بافتن نیست توجه و دقت می‌خواهد.

این تبصّر نتیجه‌ی این عبادت و عبودیت است.

با این توجه، بحث سوم که چگونه قوت در عبادت به بصیرت در کتاب و فهم در حکم می‌انجامد، روشن می‌شود.

آن معنای عامی از عبادت که شامل عبودیت نیز می‌شد، با قوت و استمراری که در آن مطرح شد، به بصیرت و فهم می‌انجامد، بصیرتی در کتاب و فهمی در حکم و نتیجه‌ی این دو رضایت قرآن است؛ «لَا تَجْعَلِ الْقُرْآنَ بِنَا مَاحِلًا».

و این بصیرت هم در کتاب می‌آید که دعای حضرت به آن می‌پردازد و هم به سبل است؛ «وَ الَّذِينَ جَاهَلُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»^۴ و هم در حوادث، بنا به تعبیری که در سوره‌ی یوسف آمده: «وَ كَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَ يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ»^۵.

تأویل الاحادیث تنها به معنای تعبیر خواب نیست که این یک معنای آن است. که تعبیر احکام و بازگرداندن حرف‌ها و حتی حوادث را به اصول آن‌ها نیز در بر می‌گیرد.

۱ - نهج البلاغه‌ی صبحی صالح، حکمت ۴۴۴

۲ - حجر، ۹۹

۳ - تکوین، ۶

۴ - عنکبوت، ۶۹

۵ - یوسف، ۶

تأویل؛ یعنی بازگرداندن این همه به متون و اصولش.

در روایتی از حضرت رسول آمده: علی (ع) بر تأویل قرآن و من بر تنزیل آن می‌جنگیم.^۱

یعنی وقتی قرآن می‌گوید: «قَاتِلُوا الْكُفَّارَ» و یا «قَاتِلُوا الْمُنافِقِينَ». این آیه یک مصادیق آشکاری دارد که در هنگام نزول آن وجود دارد، که کفاری هستند که در دوره‌ی حضرت رسول (ص) می‌باشند که به آن تنزیل می‌گویند. و یک مصادیقی هم می‌باشد که هنوز آشکار نشده و بعداً محقق می‌شود که به آن تأویل می‌گویند.

باز در روایت آمده که مَثَل قرآن مَثَل خورشید است. موضوعات و مصادیقی دارد که آشکار شده و گذشته و مصادیقی دارد که هنوز نیامده و محقق نشده‌اند؛ «مِنْهُ مَا قَدْ مَضَى وَمِنْهُ مَا لَمْ يَجِءْ».^۲

ظهر و بطن

و شاید روایاتی که در ظهر و بطن وارد شده و اینکه قرآن چند بطن^۳ دارد معنایش همین باشد؛ که منظور از بطن مصادیقی است که هنوز بارز و آشکار نشده‌اند و پنهان و مبطن هستند، به خلاف ظهر که مصادیق آشکار و روشن را می‌گیرد.

خلاصه اینکه این بصیرت‌ها چه به سبل و چه در کتاب و چه در حوادث، همه، نتیجه‌ی آن عبودیت و ایمان است. و کسانی هم که به خدا ایمان آورند «يَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ»^۴

با این بصیرت تو دیگر گنج و متحیر نمی‌مانی که چه بکنی و چه نکنی؟ زنده باشی یا نباشی؟ مسلمان باشی یا نباشی؟ یعنی بودن و برای چه بودن و چگونه بودن و زندگی کردن را زیر سؤال برده‌ای و حل و فصل کرده‌ای. این از کارهایی است که باید در اوائل بلوغ انجام گرفته باشد و آدمی باید جواب این سؤال‌ها را پیدا کرده باشد تا به زندگی و مرگش معنا بخشد.

صراط و سبل

به دعا برگردیم. «أَسْأَلُكَ قُوَّةً فِي عِبَادَتِكَ». این قوت در عبادت و عبودیت باعث بصیرتی می‌شد و این عبودیت که صراط است ما را به سبل و هدایت به آن‌ها می‌رساند. «وَالَّذِينَ جَاهَلُوا فِينَا»^۵ کسانی که جهادشان در ماست و در مسیر عبودیت هستند؛ «لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»^۶ ما این‌ها را به سبل هدایتشان می‌کنیم.

گفتم که عبودیت صراط است؛ چون آمده: «أَنْ اَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»^۷. صراط یکی است و سبل متعدد و از این صراط مستقیم واحد است که تو، به سبل و راه‌های دیگر می‌رسی و رهنمون می‌شوی.

۱- ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۰۷

۲- تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج ۱، ص ۱۱

۳- همان

۴- حدید، ۲۸

۵- عنکبوت، ۶۹

۶- همان

۷- یس، ۶۱

به عبارت دیگر از عبودیت است که به عبادت (معنای اول آن) و سبیل می‌رسیم و رهنمون می‌شویم نه بالعکس از عبادت به عبودیت.

عرفاء می‌گویند اول شریعت است و بعد طریقت و سپس حقیقت. در حالی که اساساً سلوک از عبودیت و از حقیقت است بعد طریقت و بعد شریعت. این طور نیست که از شریعت به طریقت، به حقیقت بخواهی راه پیدا کنی. این سیر معکوس است و سامان ندارد. گام اول حقیقت است و عبودیت و سلوک از عبودیت است و عبودیت صراط است و نزدیک‌ترین راه تا رشد آدمی و تا تحول وجودی و بسط وجودی او.

کسانی که معکوس عمل می‌کنند به غرور و تظاهر و ریاء و هزار درد و آفت دیگر مبتلا می‌شوند که باید سال‌های سال آن‌ها را پاک کنند و به سامان نمی‌رسند.

پس این صراط و عبودیت، برای تو بصیرت و نورانیتی را در کتاب می‌آورد. و در نتیجه حکم را هم به دست می‌آوری و می‌فهمی که، «وَفَهَّمَا فِي حُكْمِكِ» و آدمی که این مراحل را طی کرد به قرآن نزدیک می‌شود.

رضایت و شکایت قرآن

ما وقتی که دارایی‌مان را مصرف کرده باشیم، منتظر هستیم و طالب. درست مثل بنایی که آجری را به او داده‌اند و آن را کار گذاشته و منتظر آجر بعدی است. اما وقتی که داده‌ها را مصرف نکرده باشیم و آجرها را در دست گرفته باشیم و کار نگذاشته باشیم نمی‌توانیم طلب کنیم، نمی‌توانیم بگیریم، بهمان بدهند و پرتاب هم بکنند، صدمه می‌خوریم.

«لَا تَجْعَلِ الْقُرْآنَ بِنَا مَحَلًّا». این شکایت قرآن است از اینکه تو همراهش نبوده‌ای. حکمی بوده و کلامی آمده، آن را نشنیده‌ای. هدایتی آمده، تو به آن چشم ندوخته‌ای و به ندای حق جواب نداده‌ای. نه شنیدی و نه پاسخ گفتی. یعنی تو در سمع و بصرت و لسان و اعضاء و جوارحت وحی نشدی و وحی را برنداشتی از وحی و قرآن بهره‌مند نشدی و آن را کنار گذاشتی و این شکایت و نارضایتی اوست.

مَحَلُّ با حرف جرّ به معنای «شکی عنه» و «سعی علیه» است. به معنای شکایت و سعایت است و بدون حرف جرّ به معنای بی‌باری و بی‌حاصلی است. اَرْضٌ مَحَلٌّ به زمینی گفته می‌شود که قحطی زده و بی‌حاصل است.

هر دو معنا می‌تواند مطرح باشد. قرآن از ما ناراضی و شاکی نباشد و یا برای ما بی‌حاصل نباشد. ولی با توجه به «بنا» و حرف جرّی که در دعا آمده، بیشتر به معنای شکایت و سعایت است.

«وَالصُّرَاطُ زَائِلًا»؛ یعنی صراط را متزلزل نکن. صراط عبودیت است. صراطی که فردا داری، عبودیت امروز توست. در اینجا هر اندازه متزلزل باشی، در آن جا می‌لرزی و هر اندازه هم که در دنیا سریع و ثابت قدم باشی، در آن جا بدون اینکه رنج آتش را داشته باشی، می‌گذری و عبور می‌کنی.

«وَمُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُوَلِّيًّا». رسول را از ما روی گردان نساز. به ما پشت نکند. رسول به چه کسی پشت می‌کند؟ این دستور خداست که، «تَوَلَّ عَنْهُمْ»^۱، «ذَرَهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ»^۲.

۱- صافات، ۱۷۸

۲- انعام، ۹۱

آن جایی که تو در ملاعبه و بازی گری هستی و آن جا که تو خائض و فرو رفته ای و آن جایی که بی توجه و مستخف به امر او هستی، به تو پشت می کنند و بی اعتنا می شوند.

وقتی که آدمی به مجموعه ای امر و حکم حق و سنت رسول و قرآن و سیره و عترت او بی توجه و بی اعتنا بود. و آن ها را رها کرد و به کار نگرفت و در عبودیت او، این همه متجلی نشد، به بصیرتی نخواهد رسید و به احکام واثق نخواهد شد و در نتیجه، بی اعتنایی رسول و تولی او را هم خواهد داشت.

خدایا تو رحم کن و رسالت را از ما روی گردان قرار مده.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»

«اللَّهُمَّ تَبَتَّنَا عَلَى دِينِكَ وَاسْتَعْمَلْنَا بِطَاعَتِكَ وَلَكِنْ قُلُوبَنَا لَوْلِيٍّ أَمْرِكِ»^۱.

۱- مفاتیح الجنان، دعای امام زمان در عصر غیبت

محیطها و موضع گیری ها

قَالَتْ فَاطِمَةُ (س) فِي دُعَائِهَا يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ عَقْلَهُ النَّاسِ لَنَا ذِكْرًا وَاجْعَلْ ذِكْرَهُمْ لَنَا شُكْرًا وَاجْعَلْ صَالِحَ مَا نَقُولُ بِالسِّنِّتِ نِيَّةً فِي قُلُوبِنَا»
«اللَّهُمَّ إِنَّ مَغْفِرَتَكَ أَوْسَعُ مِنْ ذُنُوبِنَا وَرَحْمَتِكَ أَرْجَى عِنْدَنَا مِنْ أَعْمَالِنَا. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»
«وَوَقِّفْنَا لِصَالِحِ الْأَعْمَالِ وَالصَّوَابِ مِنَ الْفِعَالِ»^۱

ترجمه

خدایا! غفلت مردم را ذکر و آگاهی ما قرار بده. آن لحظه‌ای که مردم غافلند، لحظه‌ی ذکر و بیداری ما باشد.
خدایا ذکر و بیداری مردم را شکر ما قرار بده. هنگامی که آنها متذکر و بیدارند، این بیداری و آگاهی باعث شکر ما شود.
در یک چنین شرایطی که همه متذکر و بیدارند، تو آن چه را که بر زبان ما از خوبی‌ها جاری می‌شود، نیت‌ها و ریشه‌هایش را در دل‌ها مان قرار بده و محکم و استوار ساز. کاری کن که در دل ما نیت‌ها و ریشه‌هایش پا بگیرد.
خدایا! غفران تو از گناهان ما گسترده‌تر است و امیدمان به رحمت تو بیشتر از کارهای ما است. خدایا! بر محمد و آلش درود فرست و ما را موفق بدار تا صالحات اعمال و کارهای درست و صواب را داشته باشیم.

۱- بحار الانوار، ج ۸۷، ص ۳۳۹، به نقل از البلد الامین، کفعمی

محیط غفلت

محیطها با هم متفاوت‌اند. گاهی محیط، محیط غفلت است و بی‌توجهی، لهو است و سرگرمی و اشتغال به غیر است؛ که اصولاً این همه از غفلت‌ها و حتی از کفر برخاسته. در آیه‌ای از سوره‌ی روم^۱ به دست می‌آید: وقتی غفلت شکل می‌گیرد تا حد کفر پیش می‌رود. پس یک مرحله، غفلت است، لهو و سرگرمی است، اشتغال به غیر است، فرو رفتن در دنیا است.
آدمی در لحظه‌ی غفلتش بازی می‌کند و سرگرم می‌شود. و این سرگرمی باعث می‌شود که فرو رود و فائز نباشد؛ «ذَرَهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ»^۲.

گاهی هم محیط، محیط ذکر است و توجه. تنبّه است و بیداری.

انسان در چنین محیطی که قرار می‌گیرد از خودش شرمند می‌شود و در آینه‌ی چهره و حضور دیگران و اشک و آه آنها و فداکاری و ایثارشان، بخل و کوتاهی خودش را می‌بیند. تنبلی و سستی‌اش را می‌بیند. وقتی می‌بیند که دیگران با سر رفته‌اند و او هنوز گامی برنداشته، شرمند می‌شود و این محفل و مجلس در او بصیرتی را می‌آورد و او را بیدار می‌کند.
گاهی هم محیط، محیط شکر است و بهره‌برداری، فعال است و زنده و آدمی به حرکت مستمری رسیده است و به سمت خوبی‌ها و صالحات و حسنات، حرکت می‌کند.

موضع گیری

در محیطهای غفلت زده و غافل، آدمی می‌تواند سه موضع گیری و برخورد داشته باشد.

می‌تواند رو به پستی بیشتری بیاورد و جایی که همه مشغولند، ساز محکمتری را بزند و فساد بیشتری بیاورد؛ چون در این آینه‌ی سیاه، بدی‌های ما انعکاسی ندارد و جلوی چشممان نمی‌آید. و در چنین جمع غافل، زشتی‌ها مان رسوا و مفتضح نیستند و آنها را نمی‌بینیم.

وقتی همه دارند فریاد می‌زنند، اگر من هم فریاد بزنم و زمزمه‌ای کنم، به جایی بر نمی‌خورد، ولی وقتی همه آرامند، زمزمه و حتی صدای نفس من هم آزار دهنده است.

می‌تواند به همرنگی روی بیاورد، اگر به فساد بیشتری روی نیاورد، لاقط در همان حد باقی بماند و جزء غافل‌ها باشد. می‌تواند از غفلت و بی‌توجهی و از چشم پوشی و یا زشتی عمل آن‌ها بیاموزد و بیدار شود. آدمی به خاطر حبّ به نفس و علاقه‌ای که به خود دارد نمی‌تواند بدی‌هایش را احساس کند و برایش آشکار نمی‌شود، ولی وقتی همین بدیها در دیگران بدون این محبتی که حائل و حاجب است، جلوه می‌کنند، آدم زشتی‌اش را احساس می‌کند و در آینه‌ی سیاه دل دیگران متوجه زشتی‌های خودش می‌شود و به ذکر و بیداری می‌رسد. وقتی تو می‌بینی دیگران با این همه آیات و عنایاتی که در حقشان شده، غافلند و بی‌توجه، می‌توانی به خاطر نبودن حبّ به نفس و نبودن این حائل و حاجب، آگاه و بیدار باشی. و این کوثر است؛ یعنی تو در هر موقعیتی که هستی و در هر محیطی که قرار گرفتی، بتوانی بهترین موضع‌گیری و برخورد را داشته باشی. و فاطمه کوثر را می‌خواهد. از خدا می‌خواهد

که اگر آدمی در محیط غفلت و بی‌توجهی قرار گرفت، نه رو به فساد و تجاوز بگذارد و نه در همان حد از حماقت و غفلت بماند تا باعث بهره‌مندی و استعمار دیگران شود. بلکه از آن همه، به ذکر و بیداری و توجه دست یازد. «اللَّهُمَّ اجْعَلْ غَفْلَةَ النَّاسِ لَنَا ذِكْرًا».

۱- روم، ۷ و ۸

۲- انعام، ۹۱

محیط ذکر و موضع‌گیری

اما در محیط دوم هم که محیط ذکر است، انسان به سه گونه می‌تواند عمل کند:

۱- آن‌جا که همه بیدارند و متذکر، همه چیز را به بازی و سخریه بگیرد، لج‌بازی کند و تذکرها و آیات و عنایات او را به بازی گیرد و مسخره کند.

۲- مانند دیگران متذکر و بیدار باشد.

۳- بالاتر، هنگام بیداری آن‌ها جلودار باشد و شاکر، نه متمسخر و بازیگر و نه متذکر و بیدار، بلکه شاکر و پیشرو و بهره‌مند؛ که شکر، بهره‌برداری و بهره‌مند شدن است.

حضرت از خداوند می‌خواهند که در این محیط مناسب و سالم به رفعت بیشتری برسد. «وَجْعَلْ ذِكْرَهُمْ لَنَا شُكْرًا».

محیط شکر و موضع‌گیری

اما آن‌چه در محیط سوم که محیط شکر است و بهره‌برداری، مطلوب است، این است که: هر آن‌چه از خوبی‌ها، که بر زبان آدمی گُل کرده و شکوفا شده، اگر چه هنوز بر قلبش ننشسته و در آن استوار نگردیده، در دلش ریشه کند و جای گیرد و محکم گردد. «وَجْعَلْ صَالِحَ مَا نَقُولُ بِالسُّبْحِ نَيْئًا فِي قُلُوبِنَا»؛ یعنی آن‌چه از حرف‌ها و گفت‌وگوها و دادوستدهای خوبی که در این محیط (شکر) شکل می‌گیرد و آن‌چه بر زبان جاری می‌شود، تو عنایت کن تا در دل و وجود آدمی ریشه گیرد و ثابت شود.

نکته‌ای که مهم است، اینکه گاهی یک جریانی در زبان تو شکل می‌گیرد و حرفی از زبانت پریده ولی در ظاهر است و خودت هم به آن پایبند نبوده‌ای و بازی بوده، اما رفته رفته این جریان ریشه دار می‌شود و در دل تو تحولی را می‌آورد.

اول دختری را می‌خواستی و عشق دیگری را داشتی ولی فردا که قدرت‌ها را ذلیل خودت می‌بینی، رو به سمت دیگری می‌آوری. ممکن است خدا را در ظاهر صدا زنی و بر زبان تو جاری شود و در دلت جایی نداشته باشد ولی بعدها که ضعف و ناتوانی دیگران را دیدی رو به سمت او می‌آوری و به او تکیه می‌کنی.

مرحوم نراقی داستانی را در کتاب طاق‌دیس به صورت شعر آورده که شخصی عاشق دختر پادشاه می‌شود، ولی برای رسیدن به او راهی ندارد. مادرش که در خانه‌ی وزیر شاه کار می‌کرده، وضع بچه‌اش را برای وزیر می‌گوید و وزیر چاره می‌کند و می‌گوید برو فلان غار و مدتی را به دروغ و در ظاهر مشغول عبادت شود تا من شاه را به حضورش آورم، ولی وقتی شاه آمد زود جواب ندهد و با اشاره‌ی من شاه را بپذیرد.

از آن جا که شاه صاحب پسر و وارثی نبود، و بچه دار نمی‌شد، وزیر آمد و در شهر پخش کرد که مستجاب‌الدعوه و عابدی در فلان غار زندگی می‌کند. این سخن که به گوش شاه رسید به وزیر گفت: می‌گویند مستجاب‌الدعوه‌ای آمده است وزیر گفت چنین می‌گویند. شاه گفت دعایش مستجاب می‌شود، وزیر گفت این‌ها حرف است.

شاه گفت به تو نمی‌رسد که در برابر آنچه ما می‌خواهیم قد علم کنی. وزیر برنامه‌ای ترتیب داد و شاه را به نزد آن جوان عاشق به غار کشاند، وقتی رفتند دیدند جوان مشغول عبادت است، مدتی نشستند و وزیر سرفه‌ای کرد و اشاره‌ای نمود، دید که جوان راه نمی‌دهد. زمان طولانی شد و چون دیدند که جوان راه نمی‌دهد و نمی‌پذیرد، باز گشتند.

بعد وزیر پیغام داد که فلان فلان شده من شاه را با هزار بدبختی نزد تو آورده‌ام و تو جواب نمی‌دهی؟ جوان گفت نه تو را می‌خواهم نه او را و نه دخترش را. من به دروغ مدتی عبادت کردم، خداوند او را به پام انداخت اگر به صداقت عبادت می‌کردم، چه می‌شد؟!^۱

چنان که سحر و جادوگرانی که تا دیروز، قرب فرعون را طالب بودند و می‌گفتند: «إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ؟»^۲ اگر ما بر موسی پیروز شدیم، آیا نزد تو اجر و پاداشی خواهیم داشت؟ و فرعون می‌گفت: «نَعَمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ»^۳ بله شما از مقربین من خواهید بود و در جوار من قرار خواهید گرفت، وقتی قدرت ما فوق، و عنایت بیشتری را مشاهده کردند، به سجده افتادند و به قرب حق رسیدند.^۴ چرا که سجده به شهادت آیه‌ی آخر سوره‌ی علق قرب است، همان طور که جوان عاشق دریافت که پادشاه محتاج دعای اوست و نه بر شاه و نه بر فرعون، نمی‌توان تکیه کرد و از آن‌ها خواست.

گفته بودند شخصی خواست آبدوغ بخورد. نان‌ها را داخل آن ریخت، دید نان‌ها وا رفت، گفت تو که خودت وا می‌روی چطور می‌خواهی مرا نگه داری و سیر کنی؟

در یک چنین محیط و جریان بالنده‌ای حتی ممکن است تظاهرها، انسان را به سمت و سوی دیگری بیاورد همان‌طور که ممکن است خوبی‌ها باعث غرور و از دست رفتن شود. خیال نکنیم اگر یک شب و یا دو شب نماز شبی خواندیم و توجهی پیدا کردیم و اشکی ریختیم، دیگر با ملائکه هم پیاله شده‌ایم و به جایی رسیده‌ایم. خیر، به خودمان نزدیک شده‌ایم و از او جدا شده‌ایم. در این هنگام یک شب، دو شب خوابمان می‌کند و نماز صبح هم بیدار نمی‌شویم و از خودمان می‌رنجیم و ناراحت می‌شویم؛ که در روایت آمده: «مَا قَتَ لِنَفْسِهِ زَارِي عَلَيْهَا»^۵ و این جاست که به او نزدیک شده‌ایم.

مغفرت و رحمت

در ادامه حضرت می گویند: «اللَّهُمَّ إِنَّ مَغْفِرَتَكَ أَوْسَعُ مِنْ ذُنُوبِنَا وَ رَحْمَتِكَ أَرْجَى عِنْدَنَا مِنْ أَعْمَالِنَا».

اگر در محیط غافلانه مبتلا شدم، این گناهان، مرا محروم نسازد؛ که غفران تو گسترده تر از بدی ها و زشتی های ماست. اگر کاری را انجام دادم، در زورق عملم ننشینم، که در نزد خودم، به رحمت تو بیشتر از عملم امیدوارتر و واثق ترم. پس نه غرور عمل، تو را می گیرد و نه ذنوب مزاحم توست؛ که ذنوب را با غفران حق و غرور را با امید به رحمت حق، کنار گذاشته ای. خدایا! خوبی های ما مورد امید نیست، بدی های ما هم مانع از غفران تو نباشد. چه معامله ی خوبی!

۱- کتاب طاقدیس، نراقی

۲- اعراف، ۱۱۳

۳- همان، ۱۱۴

۴- همان، ۱۲۰

صالحات و حسنات

با توجه به رحمت و غفران حق و با توجه به اینکه نه غرور عمل را داری و نه رنج و گرفتاری ذنوب را و بعد از صلوات بر محمد و آل او، تو خواستار صالحات و حسنات هستی «وَوَقَّفْنَا لِصَالِحِ الْأَعْمَالِ وَ الصَّوَابِ مِنَ الْأَفْعَالِ». تو عنایت کن که ما به صالحات و حسنات، هر دو، دست پیدا کنیم.

فعل صواب: فعلی است که خوب است، کاری است که ملاک دارد، ارزش دارد، حسن در عمل را با خود دارد، ولی زمان مناسب و مکان مناسب و جهت مناسب را ندارد. فعل صواب همان حسنه است.

فعل صالح و عمل صالح: عملی است که گذشته از حسنی که دارد، زمان و مکان و جهت مناسب را نیز دارا باشد. پس یک عمل خوب (حسنة) با سه خصوصیت زمان و مکان و جهت مناسب، یعنی با توجه به تاریخ و جغرافیای خودش صالحه می شود و به آن عمل صالح می گویند.

ممکن است تو خون بدی و شهید بشوی ولی در زمان مناسب و مکان مناسب و در جهت و هدف مناسبی قرار نگرفته باشد. اگر توانی که بعدها در شهرهای مختلف خونشان به زمین ریخته شد و در کوفه فعال شدند. در روز عاشورا با حسین و در کنار او بودند و خونشان در کنار خون حسین (ع) می ریخت، چنان که حرّ، حجتی بر تمامی آنها است، که آمد و با حسین ماند. قطعاً وضع عوض می شد و در سپاه دشمن، تزلزل می آمد.

پس دقت کنید، خون همان خون است. اما این که کجا ریخته شده، این مهم است. یک قطره بنزین اگر در جایگاه خودش بسوزد، حرکت ایجاد می کند ولی چهل لیتر بنزین هم وقتی در فضای آزاد بسوزد و در جایش مصرف نشود، تنها شعله ی سرکش دارد و حرارت، اما حرکتی را نخواهد داشت.

این حسنات بود و صالحات و این هم تفاوت هر دو با هم. و این فاطمه (س) است و کوثر رسول، که خود، کوثر را طالب است و از خدا می خواهد که غفلت ها باعث بیداری و توجه ما و تذکرها باعث بهره مندی و شکر ما شود تا خوبی هایی که بر زبان ما جاری می شود در دل ریشه دواند و پا گیرد و استوار گردد و به خاطر سنگینی بار گناهان مان محروم از غفران او و به خاطر غرور در اعمالمان، مایوس از رحمت او نگردیم تا در نتیجه توفیق دستیابی به صالحات و حسنات را داشته باشیم.

خدایا تو رها نکن و بر ما ببخش.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ»

«إِلَهِي لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرَفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا»^۱، «وَلَا تُخْرِجَنَّ نَفْسَكَ عَنْ حَدِّ الْقَصِيرِ»^۲

دعای روز چهارشنبه

حفاظت و ستر

قَالَتْ فَاطِمَةُ (س) فِي دُعَائِهَا يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ:

«اللَّهُمَّ احْرُسْنَا بِعَيْنِكَ الَّتِي لَا تَنَامُ وَرُكْنِكَ الَّذِي لَا يُرَامُ وَبِاسْمَائِكَ الْعِظَامِ، وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاحْفَظْ عَلَيْنَا مَا لَوْ حَفِظَهُ غَيْرُكَ ضَاعَ وَاسْتُرَّ عَلَيْنَا مَا لَوْ سَتَرَهُ غَيْرُكَ شَاعَ. وَاجْعَلْ كُلَّ ذَلِكَ لَنَا مَطْوَعًا إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ قَرِيبٌ مُجِيبٌ»^۱

ترجمه

خدایا! تو ما را در حراست و حفظ خودت قرار بده، با آن چشمی که نمی خوابد و با آن نیرویی که مغلوب نمی شود و با آن اسماء و نام های بزرگی که تو داری ما را حفظ و حراست کن. خدایا! بر محمد و آلش درود فرست. خدایا! تو برای ما حفظ و نگهداری کن. آن چه را که اگر غیر تو بخواهد حفاظتش کند، ضایع شود. و بپوشان بر ما، آن چه را که اگر غیر تو بخواهد بپوشاند، آشکار شود. خدایا از این حفظ و ستر خود برای ما وسیله ای در راه اطاعت خودت قرار بده. که تو خواسته ها را می شنوی و نزدیک هستی و جوابگو.

در بیان حضرت زهرا (س) دو نکته مطرح است. یکی حفاظت و نگهداری و حراست و دیگری ستر و پوشش. سؤال اساسی که در مورد این دو نکته مطرح است این است که چرا حضرت حفاظت و ستر را می خواهد و اصولاً آدمی چه وقتی حفظ و ستر دیگران را می خواهد و به آنان روی می آورد؟

وقتی تو امکاناتی داری که ارزشمند و زیاد است و از طرفی دشمنان زیادند و آماده ی بردن. و به ضعف و ناتوانی خودت هم در حفظ آن ها واقف هستی، در این هنگام به دیگری واگذار می کنی، به بیمه روی می آوری، به لوطی محل و... وقتی که تو عیبی و مشکلی در سر و صورت و یا بدنت داری، از آرایشگر و یا خیاط محل می خواهی جوری بپوشاند و طوری لباس را بدوزد که عیب های تو مستور بماند و بر دیگران آشکار نشود.

اگر تو توانمندی و مدّعی هستی که می توانی حفظ کنی، حفاظت دیگری را نمی خواهی. آن جا که ناتوان می شوی، یا به خاطر وسعت امکانات و ارزش آن ها و یا به خاطر کثرت مهاجمین و نفوذ شیاطین و حضور آن ها، رو به سوی دیگری می آوری، پناهنده می شود و حصن و حفاظت او را می پذیری. این ها، همه مراتب این مقدار از درک ارزش و درک تنهایی و ضعف و ذلت خودمان است.

حضرت از خداوند حفاظت و ستر را می خواهد. چون هم به نعمت ها و عنایت های عظیم او واثق است و هم به ضعف و ناتوانی انسان واقف.

در مورد حفاظت و حراست چند سؤال مطرح است. اینکه خداوند چه وقت می پوشاند و شرط حفاظت و نگهداری چیست؟ از چه چیزهایی انسان را حفظ می کند؟ وسیله ی حراست و حفاظت چیست؟ مورد حفاظت چیست و چه چیزهایی را می خواهیم حفظ کند؟ حفاظت حق چگونه و به چه نحو است؟

شرط حفاظت

اما در مورد شرط حفاظت اگر بناست او عهده‌دار من باشد و از من محافظت کند، باید خودم در مقام حفاظت و نگهداری باشم و هتک حرمت و پرده دری نکنم، باید از او باشم و برای او. منسوب به او باشم. به او واگذار کنم.

کسی که تمرّد می‌کند، رهایش می‌کنی. کسی که زیر بار نمی‌رود و در خیمه‌ی تو نمی‌نشیند، مدام سر بیرون می‌آورد و دست بیرون می‌کند و قدم بیرون می‌گذارد، رهایش می‌کنی و به او توجّهی نخواهی داشت.

پس شرط حفاظت، تفویض و واگذاری به اوست. «وَأُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا»^۱. مؤمن آل فرعون خودش را به حقّ و امر او واگذار کرده. وقتی تو خودت را برای او گذاشتی، او تو را حفاظت می‌کند. نکته‌ی لطیف و دقیق این است که تو در فرض تفویض و واگذاری به او هر چه بینی خیر توست و باعث زیادت‌ی تو. کشته شوی، زنده بمانی، زخم خوری، عزیز شوی و به مصر برسی و صاحب قدرت و یا ذلیل شوی و در چاه بیفتی.

حفاظت منوط به این است که تو وابسته شوی و از آن‌ها باشی. اینجاست که رنج تو، رنج آن‌ها و شادی تو شادی آن‌ها است. راوی می‌گوید: در کنار حضرت بودم، خوشحال شدند. پرسیدم چه شد؟ فرمودند: در فلان جا شیعه‌ی ما به فلانی احسان کرد. گفتم شما این گونه خوشحال می‌شوید؟ فرمودند: بله. خدا و رسولش هم خوشحال می‌شوند.^۲ از آن‌ها بودن و با آن‌ها بودن مهم است. لازم نیست که معصوم باشیم؛ لاقل سرکش نباشیم.

از چه چیزهایی حفظ می‌کند؟

با این تفویض به جایی می‌رسی که می‌خواهی تو را حتّی از خودت هم حفظ کند که در دعا آمده: «مِنْ شَرِّ نَفْسِي، مِنْ شَرِّ الشَّيْطَانِ، مِنْ شَرِّ السُّلْطَانِ، مِنْ شَرِّ عَمَلِي». می‌خواهی از شرّ نفس و شیطان و سلطان و عمل خودت محفوظ بمانی.

وسیله‌ی حفاظت

وسیله‌ی حفظ و حراست او چیست؟ در خود بیان حضرت به سه چیز اشاره شده است. عین و رکن و اسماء. با عین و چشمی که نمی‌خواهد. با رکن و نیرو و قدرتی که محدود و مغلوب نمی‌شود. با اسماء و تجلیاتی که مدام تحقّق دارند و کارها و افعال او را در بر می‌گیرند. رحمانیتش، جباریتش، قهاریتش، اخذش، وجدش، بطشش و... این‌ها هر کدام تجلیات متعدّدی دارند و این تجلیات در نظام‌ها و سنّت‌هایی که او گذاشته و در مخلوقات که او آفریده وجود دارد، هم در سنن و نظام‌ها، هم در ملائکه و مخلوقات و هم در افعال و اشیایی که او در این عالم، کنار هم قرار داده. در خارج هم می‌بینیم، نظام‌ها و سنّت‌هایی که او گذاشته، ملائکه و مخلوقات و مؤمنینی که او دارد، عین و رکن و اسماء او را در خود تجلّی می‌دهند.

نظام‌های او، مخلوقات او و مؤمنینی که حامل امر و نهی او هستند، این‌ها همه وسیله‌ی حفاظت و نصرت او هستند؛ که: «وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ»^۳.

خدا آدمی را با جبرئیل و میکائیل و ملائکه و مؤمنینی که وجود دارند، یاری می‌کند و حفظ می‌نماید.

۱- غافر، ۴۵ و ۴۴

۲- کافی، ج ۲، ص ۱۹۱، ح ۹

۳- تحریم، ۴

مورد حفاظت

مورد حفاظت چیست و چه چیزهایی را می‌خواهیم، خداوند حفظ کند؟

آن چه که می‌خواهیم حفظ شود، جان است، مال است، ناموس است، امکانات و اموال هستند و از طرفی دین است، ایمان است، اعمال صالحه و حسنات هستند.

آدمی می‌خواهد که هم در جان و مالش و هم در امکانات و نعمت‌هایش و هم در اعمال و حسنات و صالحاتش، محفوظ بماند و در پناه او باشد.

کیفیت حفاظت

خداوند چگونه حفاظت می‌کند؟ در حفظ باید این نکته در نظر گرفته شود که آن چه تو می‌خواهی محفوظ بماند، هر چه که باشد، کتاب است و یا... از بین نرود و وضعش به هم نریزد و ضایع نگردد، اگر لازم است در حرارت معین و یا رطوبت معینی نگهداری کنی تا محفوظ بماند و از بین نرود، بلکه باعث بهتر شدن و زیادتر شدنش گردد. پس در حفاظت هم مصونیت و سلامت مطرح است و هم رشد و زیادتی.

در روایت آمده: وقتی بنده‌ای صدقه‌ای را نزد خداوند می‌گذارد و عنایتی را نسبت به برادر مؤمنش انجام می‌دهد، خداوند آن را برایش بزرگ می‌کند و در قیامت به اندازه‌ی کوهی به او تحویل می‌دهد.^۱

شرط ستر

اما در مورد ستر و پوشش نیز چند نکته مطرح است:

یکی شرط ستر است و اینکه در مقام عفت و ستر و پوشش باشم و اینکه حرمتی را نگه دارم و هتکی نداشته باشم. گاهی انسان گناه می‌کند و در مقام پنهان کردن آن بر می‌آید تا دیگران متوجه نشوند، اینجا حق دارم و سزاوارم که او هم بر من بپوشاند و بر دیگران آشکار نسازد، اما وقتی گناهی را مرتکب می‌شوم و آن را آشکار می‌سازم و بالاتر به آن افتخار هم می‌کنم و به شیوع آن همت می‌گذارم، در این صورت من تعففی نداشته‌ام و سزاوار ستر و پوشش از جانب حق هم نخواهم بود؛ که نفس گناه با شیوع و افتخار به آن تفاوت دارد.

در روایت آمده کسی که گناه می‌کند و نمی‌پوشاند، حرمتی ندارد و غیبت او مجاز است.^۲

حرمت غیبت در حوزه‌ای است که تو حرمتی را حفظ کرده‌ای و حریم نگه داشته‌ای ولی وقتی برای خودت هم حرمتی نگذاشتی، توقع حرمتی را از ناحیه‌ی دیگران نباید داشته باشی.

شرط ستر و پوشش و اینکه مرا حتی از خودم هم بپوشاند، تعفف است و خودداری. و در مقام پوشاندن و پنهان کردن باشم. مستوری حق در گرو این نیست که گناه نکنم؛ چرا که معصوم از گناه و خطا نیستم. در گرو این است که تعففی داشته باشم، حرمتی

نگه دارم، نه اینکه آشکار سازم. بعد هم بخواهم که بپوشاند، نه، چیزی که تو آشکارش کردی دیگر پوششی بر نمی‌دارد.

۱- میزان الحکمه، ج ۵، عنوان صدقه

۲- همان، ج ۷، عنوان غیبت

نکته‌ی دوم، مورد ستر است. یعنی چه چیزهایی را می‌خواهیم بپوشانیم؟ گاهی می‌خواهیم ضعف و عیوبمان را مستور بداریم، گاهی گناهانمان را و گاهی هم اسرارمان را.

آن‌چه در ذهن سیال و تفکرات و دل آدمی می‌گذرد، و به عنوان سِرّ و راز اوست اگر بنا شود که آشکار گردد برایش چیزی باقی نمی‌گذارد؛ که: «لَوْ تَكَاشَفْتُمْ لَمَا تَذَانَّتُمْ»^۱. اگر بر همدیگر آشکار می‌شدید، هم دیگر را دفن نمی‌کردید.

وسيله‌ی ستر

نکته‌ی سوم: وسیله‌ی ستر اوست و اینکه چگونه می‌پوشاند؟

گاهی چشم‌ها را بر میدارد و توجه‌ها را منصرف می‌سازد؛ که: «يَبْدِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ». گاهی حجابی می‌آورد، غفلتی می‌اندازد و گاهی هم نسیانی می‌آورد.

پس صرف چشم‌ها و توجه‌ها، غفلت و نسیان و حجاب و حائل‌هایی که او می‌گذارد، وسیله‌ی ستر و پوشش او هستند.

از چه کسی می‌پوشاند

نکته‌ی چهارم و آخر اینکه مرا از چه کسی می‌پوشاند؟

از خودم. ما را از خودمان نیز می‌پوشاند. اگر به بدی‌هایمان آگاه شویم و به اندازه‌ای که او از ما می‌داند، بدانیم هرگز بر خودمان نمی‌بخشیم.

از رسولش. در روایت آمده: وقتی روز قیامت هنگام محاسبه‌ی اَمّت‌ها فرا می‌رسد. حضرت رسول از خدا می‌خواهند که اَمّت مرا علی رؤوس الاشهاد و پیش چشم همه، محاسبه نکنید. (مثل اینکه رسول الله از اینکه اَمّت ایشان و منسوبین به او رسوا و مفتضح شوند، شرمنده می‌شوند.) حضرت دعا می‌کنند و از خدا می‌خواهند که آن‌ها را طوری محاسبه فرماید که دیگران متوجه نشوند و می‌گویند: خدایا! تنها من باشم و تو و اَمّت من.

خطاب می‌رسد که اگر نمی‌خواهی دیگران متوجه شوند، من هم نمی‌خواهم حتی تو مطلع شوی؛ «أَحَاسِبُهُمْ وَخَدِي». خودم به حساب ایشان به تنهایی رسیدگی می‌کنم.

از ملائکه کرام، خداوند از کاتبینی که همراه ما هستند و خوبی‌ها و بدی‌های ما را جمع‌آوری می‌کنند، تصمیم و اقدام به گناه را می‌پوشاند.

در روایت است، اگر صبح اقدام کردی، تا غروب می‌پوشاند و در این فرصت اگر توبه کردی، نمی‌نویسد و ملائکه هم مطلع نمی‌شوند. اگر شب گناه کردی، تا صبح فرصت می‌دهند و نمی‌نویسند.^۲

او ستار است و خیر الساترین و این ستر و پوشش او و آن حفظ و حراست او تا جایی ادامه می‌یابد که باعث جسارت بیشتر ما نشود و ما را به او نزدیک‌تر کند و وسیله‌ای باشد برای اطاعت و بندگی ما نه سرکشی و طغیان ما که در ادامه‌ی دعا آمده:

۱- امالی، صدوق، مجلس ۶۸، ص ۴۶

۲- میزان الحکمه، ج ۷، ص ۲۵۰

«وَأَجْعَلْ كُلَّ ذَلِكْ لَنَا مَطَوَاعًا». مطواع: وسیله طوع و اطاعت است. به معنای مطیعاً و مصدر هم معنا کرده‌اند، ولی معنای اول بهتر است.

حضرت از خدا می‌خواهد که هم حفظ و حراست و هم ستر و پوشش او، هر دو، وسیله اطاعت و رغبت به سوی او باشد نه وسیله فساد و عصیان و پرده‌داری بیشتر آدمی.

یعنی در آن‌جایی مرا می‌پوشاند و از من حفاظت می‌کند که این هر دو، منجر به اصلاح و باعث تحوّل من شود، نه اینکه به تعدی و جور و جفای من بیانجامد و باعث سرکشی بیشتر من گردد که او شنونده‌ی همه‌ی خواسته‌ها و نزدیک و کنار بندگان و پاسخگوی آن‌هاست. «إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ، قَرِيبٌ مُّجِيبٌ».

خدایا تو حفظ کن و تو بپوشان، نه غیر تو.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»

دعای روز پنج شنبه

هدایت و تقوا

قَالَتُ فَاطِمَةُ (س) فِي دُعَائِهَا يَوْمَ الْخَمِيسِ:

- ۱ - «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْهُدَى وَالتَّقَى وَالعِفَافَ وَالْغِنَى وَالْعَمَلَ بِمَا تُحِبُّ وَتَرْضَى»
- ۲ - «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ قُوَّتِكَ لِضَعْفِنَا وَمِنْ غِنَاكَ لِفَقْرِنَا وَفَاقَتِنَا، وَمِنْ حِلْمِكَ وَعِلْمِكَ لِجَهْلِنَا»
- ۳ - «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَعِنَّا عَلَى شُكْرِكَ وَذِكْرِكَ وَطَاعَتِكَ وَعِبَادَتِكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»^۱

فراز اول: هدایت و تقوا

در فراز اول دعا حضرت می‌گویند من از تو هدایت و تقوی را می‌خواهم، غنا و عفاف را می‌خواهم، عمل به آن چه که تو دوست داری و می‌پسندی را طالبم.

سؤال این است که حضرت خواستار هدایت است، در حالی که خداوند خود عهده‌دار شده و هدایت کرده و فرموده: «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى»^۲. اگر او خلق کرده و آفریده؛ «الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ»^۳ و اگر او تقدیر و اندازه‌گیری نموده؛ «وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى»^۴ او هم هدایت کرده و عهده‌دار شده، اصلاً او شروع کرده و صدا زده و این من هستم که پشت کرده‌ام و بی‌توجهم؛ «إِنَّكَ تَدْعُونِي فَأُوَلِّيْ غُنْكَ»^۵.

خیلی از کسانی که در مسیر حق قرار می‌گیرند، خیال می‌کنند که خود شروع کرده‌اند و خدا آن‌ها را فراموش و رها کرده، در حالی که این‌طور نیست. همه‌ی عالم گواه بر این است که او شروع کرده و دعوت نموده و آدمی را هدایت کرده؛ که: «لَوْلَا أَنْتَ لَمْ أَذْرِ مَا أَنْتَ»^۶؛ اگر تو نبودی که من بیدار نمی‌شدم؛ به قول شاعر:

۱ - بحار الانوار، ج ۸۷، ص ۳۳۹، به نقل از البلد الامین، کفعمی

۲ - لیل، ۱۲

۳ - شعراء، ۲۶

۴ - اعلیٰ، ۳

۵ - مفاتیح الجنان، دعای افتتاح

۶ - مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه ثمالی

خواب بودم، سخن عشق تو بیدارم کرد

مست بودم، تشر قهر تو هشیارم کرد

من بی‌مایه کجا و سخن از عشق کجا

لطف بی‌حد تو، گستاخ به این کارم کرد^۱

او دعوت کرده و هدایت نموده و تجلّی این دعوت و هدایت نیز در کلام رسول و اولیای خداست، در اصرار حسین (ع) است. که این‌ها گنج‌ها و عزّت‌های خداوند بر روی زمین‌اند.

مراحل هدایت

این چه هدایتی است که در دعا آمده. آیا سؤال از هدایتی است که او عهده‌دار شده یا مرحله‌ی دیگری از هدایت است؟

هدایت در یک مرحله با غفلت انسان، با کفر و انکار او همراه است، تو منکری، ولی او جلوه کرده، تو چشم پوشیده‌ای، ولی او تجلی کرده؛ «تَعَرَّفَتْ فِي كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى لَا أَجْهَلَكَ فِي شَيْءٍ»^۲؛ تو در هر چیز جلوه کردی تا من در هر چیز تو را ببینم و شاهد باشم، این تجلی مستمر اوست. این یک مرحله از هدایت است.

مرحله دوم، هدایت در حدّ اسلام و ایمان است. تو مسلم می‌شوی، برایت هدایت‌هایی است، مؤمن می‌شوی، برایت هدایت‌های بیشتری است، این هم یک مرحله از هدایت است.

مرحله سوم، هدایت در حدّ تقوا و احسان است. «بَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى» و هدایت‌های بین و روشن، از مرحله‌ی تقوا است که شامل انسان می‌شود. و هدای بین با هدایت‌های ابتدایی که در مراحل قبل بود، با هم تفاوت دارند. در قرآن آمده: «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ»^۳.

«هُدًى لِّلنَّاسِ» و هدایت‌های بدون بین، هدایتی است که با ریب و شک من، با کفر و انکار من، همراه است.

ولی «بَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى» و هدای بین، هدایتی است که با ریب و شک من همراه نباشد و در مرحله‌ی تقوا قرار می‌گیرد که: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»^۴؛ آن کتاب، در حالی که شک و ریبی در آن نباشد، هدایت برای متقین را خواهد داشت.

نکته‌ی مهم در دعا که جوابگوی سؤال سابق است، این است که حضرت هدی و تقی را در کنار هم آورده است؛ یعنی حدی از تقوا با حدی از هدایت همراه است و حضرت خواستار این هدایتند که در مرحله‌ی تقوا به آدمی می‌رسد.

۱- شعر از حسان

۲- مفاتیح الجنان، دعای عرفه

۳- بقره، ۱۸۵

۴- بقره، ۲

پابرجایی و ثبات این هدایت هم منوط به این است که تو به غیب رو آوری و بیشتر از این دنیا را طالب باشی و به وحی رو آوری و آن را بخواهی. «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ...»^۱، «وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ...»^۲، «أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۳.

دلی که در دنیاست و به آن تعلّق دارد و آدمی که به دنیا قانع شد، هر آن چه انجام دهد دنیایی است و به خاطر دنیا، به خاطر رسیدن به عنوان و قدرت و.... است، حقّش هم باطل است و نمازش هم دنیایی است. از انسان نمی‌خرند و بر نمی‌دارند؛ اما دلی که از دنیا بیرون رفت و آدمی که بیش از دنیا را طالب بود و به آن قانع نگشت، همه چیزش الهی است، نماز بخواند، غذا بخورد، بخوابد و... این‌ها را بر می‌دارند؛ چون تو از دنیا بیرون رفته‌ای و فرزند آن نیستی و همه‌ی معیارها به هم ریخته است؛ «قُلُوبُهُمْ فِي الْجَنَانِ وَأَجْسَادُهُمْ فِي الْعَمَلِ»^۴ است.

نقل می‌کنند مرحوم مروی شب‌ها در مدرسه‌ی مروی می‌گشته. یکی از شب‌ها مشاهده کرد چراغ حجره‌ای از شب تا صبح روشن است. خوشش آمد، نزدیک شد و گفت، تو خوب درس می‌خوانی کیستی؟ آن شخص گفت من عاشق دختر کدخدا هستم و او گفته که دخترم را به آخوند و طلبه می‌دهم. من هم آمده‌ام زودتر درس بخوانم تا دخترش را بگیرم.

دیگری هم گفته بود، آمده‌ام درس بخوانم تا موقوفه‌ای را که می‌دهند، بگیرم.

این‌ها، نمازشان، روزه‌شان، حجّشان، جهادشان، فقه‌شان، دنیاست، زن است، ثروت است.

پس هدایت و تقوایی که حضرت خواستار آن است، یک مرحله‌ی متفاوتی است که با «بَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَان»^۴، همراه است و دیگر هیچ ریب و شکی در آن نیست و از مرحله‌ی تقوا است که این هدایت‌ها و امکانات را به آدم می‌دهند.

از مرحله‌ی ایمان به غیب این حدّ از هدایت شروع می‌شود و حتّی اقامه‌ی صلوّ و نماز، بعد از این مرحله است؛ «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ»^۵. کسی که به دنیا قانع شد و بیش از آن را طالب نبود، نمازگزار نیست و به پاککننده و مقیم صلوّ نخواهد بود.

این نکته را بگویم که نماز دو رابطه دارد. یکی با مصلّی و دیگری با دین. ستون دین است و ذکر است برای مصلّی. من تا نخواهم خیمه‌ی دیگری به پا کنم، دنبال چنین عمودی نخواهم رفت و اقامه‌ی صلوّ نخواهم کرد. اقامه‌ی صلوّ، به پاداشتن یک چنین عمودی است و لازمه‌اش این است که آدمی بیش از دنیا را نخواهد و چیز دیگری را طالب و ساختمان دیگری را بنا کرده باشد.

با توجّه به این حدّ از هدایت و تقوا که حضرت خواستار آن بودند:

۱- بقره ۳

۲- همان، ۵

۳- نهج البلاغه‌ی صبحی صالح، خ ۱۹۳

۴- بقره ۱۸۵

۵- بقره، ۳

۱ - عفاف و پاکی در روابط می‌آید. عفاف تنها به معنای پاکدامنی نیست. پاکی است، پاکی چشم و دست و بطن و فرج و حتّی خطورات آدمی، حضورش، حضور پاکی است. آلوده کننده و رنج آور نیست. وقتی رفتار و حالت و لبخند من طوری است که در دلی رنجی می‌آورد و گردی به پا می‌کند، دیگر من عقیف نخواهم بود و محبّ آدم‌ها نیستم و محبوب خدا هم نخواهم بود.

۲ - غنا و بی‌نیازی می‌آید. دیگر وقتی گرفتار می‌شوم، به هیچ کس، حتّی به زن و فرزندم روی نمی‌آورم، برایم سخت است. این گونه تربیت کرده‌اند که در دعا آمده: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَكَّلَنِي إِلَيْهِ فَأَكْرَمَنِي وَلَمْ يَكِلْنِي إِلَى النَّاسِ فَيُهَيِّنُونِي»^۱.

۳ - عمل به محبوب و مرضی او در من زنده می‌شود. دیگر خواسته‌های خودم مطرح نیستند و رضایت و خواسته‌ی او مهم است. «وَالْعَمَلُ بِمَا تُحِبُّ وَتَرْضَى».

فراز دوّم: بهره‌برداری

در فراز دوّم از دعا، سه نکته مطرح است: ضعف و فقر و جهل انسان.

فاطمه(س) می‌گوید: من از این ضعف و فقر و جهل خودم که به من مربوط هستند می‌خواهم، در قوّت و توانایی تو و در غنا و بی‌نیازی تو و در علم و حلم تو، سهمی داشته باشم.

قوّت حقّ، ضعف انسان را و غنای او، فقر آدمی را و علم و حلم او، این هر دو، جهل را از انسان بر می‌دارد.

آن چه جهل را از بین می‌برد، تنها علم نیست؛ که علم است و حلم. در دعا آمده: «اللَّهُمَّ اقْسِمْ لِي حِلْمًا يَسُدُّ عَنِّي بَابَ الْجَهْلِ»^۲؛ از تو حلمی را می‌خواهم، نه علمی را، که باب جهل را بر روی من ببندد.

گاهی نمی‌دانم که چاله‌ای وجود دارد ولی با حلم و تأنّی خودم، چاله را پیدا می‌کنم، از طرفی هم گاهی می‌دانم که جلوی پای من چاله‌ای وجود دارد ولی با شتاب و عجله‌ام، گرفتار می‌شوم و در چاله می‌افتم.

آن چه آدمی را به این قوت و غنا و حلم و علم حق پیوند می‌زند، و انسان به آن راهی پیدا می‌کند، همین طلب و اقدام و سعی اوست که در دعای حضرت آمده و می‌فرمایند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ قُوَّتِكَ لِصَعْفِنَا»

اگر در مقام طلب و خواستار نصرت و یاری او نباشیم و در هنگام زلزال‌ها و لغزش‌ها و لرزش‌ها، طالب نصر او نباشیم و «مَتَى نَصْرُ اللَّهِ» را نخواهیم، به قرب و نصر او هم نخواهیم رسید؛ که: «رُزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَتَى نَصْرُ اللَّهِ إِلَّا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ»^۳.

فراز سوّم: شرط بهره‌برداری

اینکه من از قوت حق بهره بگیرم و از غنا و حلم و علم او بخواهم، لازمه‌اش این است که سعی و اقدامی کرده باشم، طلب و تضرعی را داشته باشم و لذا در فراز آخر از دعا بعد از صلوات بر محمد و آل محمد، درخواست کمک و طلب عون از حق به میان می‌آید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاعِنَا عَلَى شُكْرِكَ وَذِكْرِكَ وَطَاعَتِكَ وَعِبَادَتِكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»؛ که شکر و ذکر و طاعت و عبادت تو، همه عون و کمک تو را می‌خواهند و این راه‌ها را باید با طلب و تضرع پیمود و به دست آورد.

۱- مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه

۲- مفاتیح الجنان - اعمال شب ۲۱ ماه رمضان

۳- بقره ۲۱۴

یک جریان طبیعی در انسان وجود دارد که با هدایت‌هایی که برایش می‌آید. معارفی در او ایجاد می‌گردد و این معرفت و آگاهی محتاج ذکر است، بذری که در دل تو آمده اگر همراه ذکر نشود، باری نخواهد آورد و این ذکر، هم ذکر نعمت‌ها است و هم ذکر اولیاء خدا و هم ذکر و به یاد آوردن بلاها و گرفتاری‌ها است. خود قرآن ذکر است. رسول ذکر است. مؤمنین ذکرند. همه‌ی اینها می‌توانند ذکر باشند.

این معرفت و ذکر، به عهد و پیمانی تبدیل می‌شود و این عهد، به عمل و عمل، به عبادت یا عبودیت و عبودیت، به یقین و یقین هم به شهود منتهی می‌شود، این سیر تحول انسان است و برای پیمودن این مسیر، حضرت خواستار کمک و عون خداوند هستند. می‌گویند: ما را کمک کن. با چه چیزی؟ وسایل عون چیست؟

با هدایت‌هایی که می‌کنی، با تعلیمی که می‌دهی با ذکر و یادآوری‌هایی که می‌کنی، با بلایی که می‌دهی، با بکاء و تضرعی که وجود دارد، با آن چه که صالحین را کمک می‌کنی؛ «اعِنِي بِالْبُكَاءِ عَلَى نَفْسِي»^۱، «اعِنِي عَلَى نَفْسِي بِمَا تُعِينُ بِهِ الصَّالِحِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ»^۲.

پس بکاء و تضرع، عون توست، بلاها و گرفتاری‌ها، عون تو هستند، ذکر اولیای خدا، عون تو هستند؛ که: «فَاذْكُرْ عِبَادَنَا أَوْلَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ»^۳؛ به یاد آوردن اولیای خدا که صاحبان چشم و دست بودند، کمکی است از ناحیه‌ی او، حتی اگر چشم‌های آن‌ها را با تیر زدند و دست‌های آن‌ها را بریدند، این‌ها صاحبان ید هستند و باب الحوائج‌اند و ذکر آن‌ها در انسان تحول ایجاد می‌کند و اینها هستند که به مقام وفا رسیدند؛ که ذکر عباس، دل را زنده می‌کند.

خدایا! به حق حسین و غربت او و به حق حسین و تنهایی او و به حق محبتی که او به اصحابش داشته و به حق توجهی که او به ما داشته، ما را سزاوار محبت و توجه اولیای خودت قرار بده.

از ما لطف و عنایت را دریغ نکن و ما را به بدی‌ها مان مواخذه نفرما. آمین.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ».

«إِلَهِي لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا».

خواسته‌ها

قَالَتْ فَاطِمَةُ (س) فِي دُعَائِهَا يَوْمَ الْجُمُعَةِ:

- ۱ - «اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ أَقْرَبِ مَنْ تَقَرَّبَ إِلَيْكَ وَ أَوْجَهٍ مَنْ تَوَجَّهَ إِلَيْكَ وَ أَنْجَحِ مَنْ سَأَلَكَ وَ تَضَرَّعَ إِلَيْكَ».
- ۲ - «اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ مَنْ كَانَتْهُ يَرَاكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ الَّذِي فِيهِ يُلْقَاكَ وَ لَا تُثِمِّنَا إِلَّا عَلَى رِضَاكَ».
- ۳ - «اللَّهُمَّ وَ اجْعَلْنَا مِنْ مَنْ أَخْلَصَ لَكَ بِعَمَلِهِ وَ أَحَبَّكَ فِي جَمِيعِ خَلْقِكَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ».
- ۴ - «وَ اغْفِرْ لَنَا مَغْفِرَةً جَزَاءً حَتْمًا لَا نَقْتَرِفُ بَعْدَهَا ذَنْبًا وَ لَا نَكْتَسِبُ خَطِيئَةً وَ لَا إِثْمًا».
- ۵ - «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَاةً نَامِيَةً دَائِمَةً زَاكِئَةً مُتَتَابِعَةً مُتَوَاصِلَةً مُتَرَادِفَةً بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ

الْرَّاحِمِينَ»^۱

حضرت در قسمت اول دعا خواستار **قرب و وجاهت و نَجح و بهره‌مندی** و دستیابی به خواسته‌ها است.

در قسمت دوم خواستار **رؤیت و لقاء** و رضایت پروردگار

در قسمت سوم خواستار **اخلاص و محبت** نسبت به همه‌ی مخلوقات و

در قسمت چهارم با تمامی خواسته‌ها، طالب **غفران و مغفرت حق**

و در نهایت هم طالب **صلوات** بر محمد و آل محمد هستند.

قرب و وجاهت و نَجح

مطلوب اول قرب و وجاهت و نَجح و بهره‌مندی است.

حضرت می‌گویند: من را از کسانی قرار بده که از همه به تو نزدیک ترند و از همه در نزد تو آبرودارتر. و از کسانی قرار بده

که از همه به خواسته‌هایش در نزد تو دست یافته‌تر و بهره‌مندتر است.

سؤال این است که این همه از قرب و وجاهت و نَجح برای چه کسی است؟ و عامل این همه چیست؟

قرب حق برای کسانی است که دو سبقت را دارند: «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»؛^۱ یکی سبقت در نیت و دیگری

سبقت در عمل.

سبقت در نیت: یعنی آن چه که انسان، عمل را به خاطر آن انجام می‌دهد و باعث می‌شود تا به سوی عمل شتاب کند و سبقت

بگیرد، گاهی دنیا و گاهی بهشت و گاهی هم خدا و عنایت‌های اوست.

سبقت در عمل: اگر کاری را از من خواستند منتظر این نباشم که دیگری انجام دهد و قبل از اینکه دیگری انجام دهد من به سوی آن بشتابم و سبقت بگیرم.

«اسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ»^۱؛ عنی اینکه تو جلودار باشی و مقدم. گاهی من از وجود گنجی مطلع می‌شوم و زود حرکت می‌کنم و خودم را به آن می‌رسانم تا دیگران متوجه نشوند و آن را بر ندارند؛ ولی زمانی که تکلیفی می‌آید. منتظرم که بینم چه کسی آن را انجام می‌دهد. و به همان اندازه که تعلل و کوتاهی می‌کنم به همان اندازه هم محروم می‌شوم.

استجاب دعوت خدا و رسول غیر از اجابت است؛ که آمده: «اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»^۲. استجاب؛ یعنی اینکه بخواهی که خواسته‌ای را برآورده کنی و منتظر باشی و جلودار. گاهی می‌گویی این کار را بکن، می‌گویم چشم؛ این اجابت است. و یک وقت از من می‌خواهی چیزی را برایت برآورده کنم، این استجاب است.

وجاهت مختص کسانی است که هم محبوبیت دارند و هم تواضع.

۱- واقعه، ۱۰

۲- بقره، ۱۴۸

۳- انفال، ۲۴

کسی را که دوست نداری و نزد تو محبوبیتی نیافته، برایش تره هم خرد نمی‌کنی. و به اندازه‌ای هم که محبوب تو باشد وجاهتش بیشتر می‌شود.

مؤمن و متقی و محسن، محبوب خداوندند که: «اللَّهُ يُحِبُّ الْمُؤْمِنِينَ»، «يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ»^۱، «يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»^۲. این مجموعه‌ی محبت‌ها است. و محبت نتیجه‌ی تبعیت از او است که: «فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»^۳. و نتیجه‌ی این است که تو تابع باشی و پیرو و منتظر مزد هم نباشی.

آنچه ایاز را در دل، محمود جای می‌داد و بزرگ می‌کرد، این بود که وقتی هدایایش را پخش کرد و درهم و دینار و اشرفی‌ها را می‌ریخت، همه مشغول جمع آوری آن‌ها بودند و تنها کسی که از پشت سر محمود می‌تاخت و اسب می‌دوانید و لحظه‌ای هم متوقف نشد، ایاز بود. و از دوست به غیر او مشغول نشد.

محبوبیت برای کسی است که بکوشد و کوتاهی هم نکند و خودش را هم بدهکار بداند.

وجاهت، تواضع می‌خواهد. به حضرت موسی خطاب شد که می‌دانی چرا من تو را از بین همه‌ی خلائق، انتخاب کرده‌ام؟ به خاطر این که در میان همه‌ی چهره‌ها گشتم و در میان همه‌ی مخلوقات بررسی کردم و کسی را متواضع‌تر از تو نیافتم.

نجح و بهره‌مندی برای کسی است که دو خصلت را دارد و این نکته هم، در دعای حضرت آمده است که: «مَنْ أَتَجَحَّ مَنْ سَأَلَكَ وَتَضَرَّعَ إِلَيْكَ»، هم سائل باشد و هم متضرع.

تا نخواهی نمی‌دهند؛ زیرا اگر طالب نباشی آن چه را که به تو می‌دهند به کار نخواهی گرفت و تا متضرع نباشی به آن چه که به دست می‌آوری، مغرور خواهی شد و انتسابش را به او فراموش می‌کنی؛ چون آدمی غافل است و گرفتار.

رویت و لقاء و رضایت حق

مطلوب دوّم حضرت، که نتیجه‌ی خواسته‌ی قبلی است، رؤیت و لقاء و رضایت حقّ است؛ «اللّهُمَّ اجْعَلْنَا مِمَّنْ كَانَتْ يَرَاكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ الَّذِي فِيهِ يَلْقَاكَ وَلَا تُؤْتِنَا إِلَّا عَلَى رِضَاكَ».

می‌گوید: خدایا! من محبوب از رؤیت تو نباشم. مرا از کسانی قرار بده که گویا تو را می‌بیند تا روزی که تو را دیدار می‌کند و ما را جز بر محبت و رضایت خود نمیران. مرگ و ممات ما بر رضایت تو باشد.

در سوره‌ی مطففین آمده است: «كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ»^۴؛ که در روز قیامت آدمی محبوب و محروم از دیدار و رؤیت ذات احدیت است.

چه وقت انسان محبوب می‌شود؟ زمانی که به غیر او توجه کند و با غیر او مأنوس شود و وقتی که به غیر او چشم بدوزد و از غیر او بخواهد.

می‌گوید: از کسانی باشم که تو را می‌بیند تا روزی که به دیدار و لقاء تو واصل شوم.

۱- آل عمران، ۷۶

۲- بقره، ۱۹۵

۳- آل عمران، ۳۱

۴- مطففین، ۱۵

پس از طلب رؤیت و اینکه مرا محبوب نسازی، طالب دیدار و لقاء حقّ است. این دیدار مخصوص چه کسانی است؟ «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ»^۱. دیدار و لقاء او برای کسانی است که کادح باشند، زحمت می‌کشند و بار برمی‌دارند. لقاء، کدح و زحمت می‌خواهد. بار برداشتن می‌خواهد.

می‌گوید: ما را جز بر رضای خودت نمیران؛ «لَا تُؤْتِنَا إِلَّا عَلَى رِضَاكَ».

رضایت او از کیست؟ «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ»^۲. رضایت، خشیت می‌خواهد و خشیت؛ یعنی اینکه تو نسبت به آن چه که کرده‌ای و انجام داده‌ای، مغرور نباشی و خوف را داشته باشی.

آتهایی که از جام ولای او نوشیدند و مست عشق او شدند و از او بهره گرفتند، اگر تمامی هستی‌شان را در راه او بگذارند و تمامی امکانشان را برای او خرج کنند، نه مزدی می‌خواهند و نه سپاس و صاحب دو خوف هستند: یکی خوف از اینکه کارشان مطابق توانشان نبوده و دیگر اینکه اگر مطابق توانشان هم بوده ولی به اندازه و در خور محبوبشان نبوده؛ که: «يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَتْ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا...»^۳، «إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا...»^۴

اخلاص و محبت

مطلوب سوّم حضرت، اخلاص است و محبت او در تمامی خلقتش و نسبت به همه‌ی مخلوقاتش.

تعبیری که در دعا وارد شده: «أَخْلَصَ لَكَ بِعَمَلِهِ» است، نه «أَخْلَصَ لَكَ عَمَلَهُ». نمی‌گوید عملش را برای تو خالص کرد، **می‌گوید** با عملش، اخلاص را به دست آورده و این تعبیر، هم اخلاص در نیت را شامل می‌شود و هم اخلاص در عمل و هم اخلاص در دین را. در صورتی که تعبیر «أَخْلَصَ لَكَ عَمَلَهُ»، تنها اخلاص در عمل را می‌رساند.

اخلاص در نیت: یعنی فقط به خاطر او قدم برداشته باشی، نه غیر او.

اخلاص در عمل: یعنی همه‌ی عمل را برای او بیاورد و شرکی را در عمل نداشته باشد.

اخلاص در دین: یعنی التقاط نباشد. ایمان به بعض و کفر به بعض نباشد.

«أَحَبُّكَ فِي جَمِيعِ خَلْقِكَ»؛ یعنی مرا از کسانی قرار بده که تو را دوست دارد و این محبتی باشد که گسترده و فراگیر است و همه‌ی خلق را در برمی‌گیرد. از آدم‌ها گرفته تا اشیاء، همه محبوب من باشند و برای آن‌ها قدم بردارم که: عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست.^۵ و تجلی این محبت در اولیای خداست؛ که اباعبدالله (ع) عشق همه را دارد، حتی عشق دشمنانی که بر او شمشیر می‌کشند و نیزه می‌اندازند، محب آن‌ها است. می‌خواهد آن‌ها را متحول کند. بزرگی در کنار قبر حضرت سید الشهداء، ایشان را به پهلوی شکسته‌ی مادرشان قسم می‌داد، که مبادا شفاعت شمر را بکنی! این حسین است و این همه عشق! و این هم قساوت ما که صدای عشق اولیای خدا را نشنیدیم و بر نصرت و یاری آن‌ها که نجات خودمان در آن است، همت نگماردیم و بی‌تفاوت و ظالمانه از کنارش گذشتیم.

۱- انشقاق

۲- بینه، ۸

۳- انسان، ۷

۴- همان، ۱۰

۵- سعدی شیرازی

این عشق حسین است و عاشقانه‌ترین ترانه که به ابن سعد می‌گوید با من بیا، این‌ها حجت‌های خدا بر روی زمین هستند و ما را صدا می‌زنند و سال‌ها است که منتظرمان هستند و آن‌چه به یادگار می‌ماند همین صدای عشق است:

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر

یادگاری که در این گنبد دوار بماند^۱

محبت: آن تحولی است که در نگاه و دل و عمل آدمی می‌آید به حدی که حتی نمی‌تواند بیند یک دانه‌ی گندم از بین می‌رود تا چه رسد به اینکه شاهد از دست رفتن آدم‌ها باشد. محبتی است که نه تنها به آدم‌ها بلکه به همه‌ی اشیاء و مخلوقات او دارد. اینقدر گسترده است. این از یک طرف و از طرفی محبت به این نیست که هنگام تراحم، من به پرستو و گل و گیاهم فکر کنم، در حالی که روح‌های بزرگی مبتلا به هزاران گرفتاری هستند. مثل حجاج نباشیم که با سوسک خود ور برویم و دستان را به هیچ کس ندهیم؛ حتی به کسی که آمده تا بیعت کند؛ گرچه او سزاوار آن بی‌اعتنایی هم باشد.

به این نیست که هر چه زن و فرزند خواستند، انجام دهم و یا اینکه بخواهم تا برایم چای بیاورند و غذا درست کنند، خیر، به این است که من آن‌ها را متحول سازم حتی اگر از من فارغ شوند و مشغول کار دیگری گردند، تا وقتی که فریاد غربت اولیای خدا را شنیدند و یا مظلومیت مسلمانی را دیدند، بی‌تفاوت نگذرند و حتی متوقع نباشم که به من پردازند و برایم چای و قند بیاورند.

کاری کنیم که فرزندانمان، تمام لحظه‌ها و روزهایشان برای آن چه که به خاطر آن آفریده شده‌اند و فردا از آن مورد سؤال قرار می‌گیرند، نه به خاطر تمایلات و خواسته‌های ما، پُر شود؛ که: «وَ اكْفِنَا مَا يَشْغَلُنَا الْاِهْتِمَامُ بِهِ وَ اسْتَعْمِلْنَا بِمَا تَسْأَلُنَا عَدَا عَنْهُ وَ اسْتَفْرِغْ اَيَّامَنَا فِيمَا خَلَقْتَنَا لَهُ»^۲، حاکی این معناست.

اگر برای آن‌ها کاری می‌کنیم و کفش و کلاه می‌خریم با این دید و توجه باشد والا همه‌اش عادت است و غریزه، محبت نیست، نه محبت به آن‌ها است و نه محبت به خودمان و نه محبت به خلق خدا.

غفران و مغفرت

مطلوب چهارم حضرت، غفران و مغفرت اوست.

بعد از صلوات بر محمد و آل محمد و با توجه به این همه از قرب و جاهت و نجات و رؤیت و لقاء و رضایت و اخلاص و محبت که خواستارش بودند و طالب آنها، با این همه، طالب غفرانند، آن هم غفران و مغفرتی که دو خصوصیت دارد جزمیت و حتمیت.

جازم است و معلق به چیزی نمی‌باشد، محتوم است و بعدش نه ذنبی است و نه اثمی و نه خطیئهای و این سه هم با هم تفاوت دارند.

نکته‌ی اساسی که در این قسمت از دعا مطرح است اینکه: آدمی در هر حدّ از سلوکش ذنبی دارد. از ولی گرفته تا وصی و غیره، هر کدام نسبت به ذات احدیت مقصّرند. و این تقصیر شوخی نیست.

۱- دیوان حافظ

۲- مفاتیح الجنان، دعای مکارم الاخلاق

چرا که این حضرت سجّاد(ع) است که استغفار می‌کند و می‌گوید: «أَسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بَغَيْرِ ذِكْرِكَ»؛ از هر لذتی که غیر ذکر و یاد تو بوده و مرا از تو غافل نموده استغفار می‌کنم،

ز بود مستعار استغفر الله

ز هر چه غیر یار استغفر الله

این‌ها استغفارهایی که مطرح است ولو هیچ ذنبی شکل نگرفته باشد؛ محدود به یک رتبه و حد نمی‌باشد و هر حدّی از سلوک را در بر می‌گیرد.

صلوات

با این توجه، در نهایت باز هم به صلوات بر محمد و آل محمد می‌رسیم که روز جمعه روز صلوات بر محمد و آل محمد است، آن هم با شش خصوصیت:

نامیه باشد: درودی باشد که خود به خود زیادتی پیدا کند.

دائمه باشد: تداوم داشته باشد. غفلتی آن را از دست ما نگیرد.

زاکیه باشد: رشد کند، گسترش پیدا کند، نموّ در یک مرحله است یعنی اینکه چیزی خودش رشد کند، زکات در مرحله‌ی بعدی است. تکثر و ازدیاد و رشد بیشتر یک چیز است.

متتابع باشد: پیایی باشد، منقطع نباشد.

متواصله باشد: در پیایی بودنش؛ فاصله‌هایش زیاد نباشد و به هم وصل و نزدیک باشد.

مترادفه باشد.

حضرت بر محمد و آلش درود می‌فرستد و نموّ و رشد و زیادتی‌اش را طالب است که این هدایت‌ها از این منبع برخاسته و این رسول عزیز است، که جهد کرده و در آن ظلمت عربستان کوشیده تا امروز که نور کلام و بیان او، حجت را بر ما تمام کرده و هیچ جای شک و شبهه‌ای را باقی نگذاشته.

خدایا! به حق محمد و آل محمد، به حق خودت، و به حق دل‌های شکسته، بر ضعف ما و بر این دل‌های مرده‌ی ما تو عنایتی کن و بر ما آن چه را که نمی‌دانیم و آن چه را که می‌خواهیم و آن چه را که تو به آن آگاه‌تر هستی، ببخش. ما را یک لحظه به خودمان واگذار مکن.

آمین یا رب العالمین
«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ»

۱- مفاتیح الجنان، مناجات خمسہ عشر، مناجات الذاکرین

فهرست آثار منتشر شده‌ی استاد علی صفایی حائری (عین - صاد)

- از سری روش‌ها

- مسئولیت و سازندگی: روش تربیتی

- انسان در دو فصل: روش تربیت اسلامی در دو دوره‌ی قبل و بعد از بلوغ

- روش برداشت از قرآن: روش تفسیر قرآن

- روش نقد جلد ۱: روش نقد هدف‌ها و مکتب‌ها

- روش نقد جلد ۲: روش نقد مکتب‌ها؛ آزادی

- روش نقد جلد ۳: روش نقد مکتب‌ها؛ آگاهی و عرفان

- روش نقد جلد ۴: روش نقد مکتب‌ها؛ آرمان تکامل، مارکسیسم

- روش نقد جلد ۵: روش نقد مکتب‌ها؛ آرمان تکامل، اگزیستانسیالیسم

- استاد و درس (صرف و نحو): روش تدریس دروس حوزه

- از سری دیداری تازه با قرآن

- رشد: تحلیلی از رشد و خسر انسان‌ها (تفسیر سوره‌ی عصر)

- صراط: سیر و سلوک، راه‌ها و... (تفسیر سوره‌ی حمد)

- از سری مباحث قرآنی

- تطهیر با جاری قرآن (۱): تفسیر سوره‌های فلق، ناس، توحید، تبت، نصر، کافرون...

- تطهیر با جاری قرآن (۲): تفسیر سوره‌ی بقره

- تطهیر با جاری قرآن جلد (۳): تفسیر سوره‌های مدثر، قدر، علق و...

- امامت

- غدیر: تبیین و تحلیل ولایت و ضرورت و هدف آن و گام‌های رسول

- تو می‌آیی: حقیقت، ریشه‌ها، ادب و اثر انتظار، جایگاه امامت و ضرورت امام و...

- ای قامت بلند امامت: ضرورت امامت و جایگاه آن

- وارثان عاشورا: اضطراب به حجت، حق و شبهه، احیای امر، وارثان عاشورا، اصحاب...

- عاشورا: بررسی تحلیل‌های مختلف در زمینه‌ی قیام امام حسین (ع)

- از سری مباحث حکومت دینی

- از معرفت دینی تا حکومت دینی: از خودآگاهی تا عبودیت تا جامعه و حکومت دینی

- اهداف حکومت دینی: بررسی اهداف حکومت‌ها در طول تاریخ و اهداف حکومت دینی
- مشکلات حکومت دینی: در فرض انحراف و بدعت و در فرض حکومت معصوم
- از سری مسائل اسلامی
- درآمدی بر علم اصول: به ضمیمه‌ی جایگاه فقه و شؤون فقیه
- چهل حدیث از امام حسین: ترجمه و تفسیر چهل حدیث از ابا عبدالله (ع)
- بشنو از فی: مروری بر دعای ابو حمزه‌ی ثمالی
- روابط متکامل زن و مرد: حاوی مباحث ازدواج، تساوی زن و مرد، حجاب و آزادی،
- نامه‌های بلوغ: پنج نامه‌ی تربیتی، عرفانی، اخلاقی با توجه به بحران انتخاب و معیارها
- درس‌هایی از انقلاب: دفتر اول: انتظار؛ بینش بنیادی، راه انبیا، انتظار، مدیریت و تشکل
- درس‌هایی از انقلاب: دفتر دوم: تقیه؛ مفهوم، اهداف، ابعاد، اثر، فقه، موارد، احکام
- درس‌هایی از انقلاب: دفتر سوم: قیام؛ مفهوم، فضیلت، آثار، انواع، مبانی، اهداف، موانع
- بررسی: بررسی آزادی، انقلاب، اصلاح، طبقات، برابری و حجاب، مالکیت و...
- پاسخ به پیام نهضت آزادی:
- اقتصاد اسلامی
- فقر: فقر و انواع آن، راه حل‌های ارائه شده، زیربنای این راه حل‌ها و نقد آنها
- انفاق: ارزش انفاق، انگیزه‌ها، مقدار، نوع، مصرف، موانع و وسعت آن
- هنر و ادبیات
- ذهنیت و زاویه‌ی دید: در نقد و نقد ادبیات داستانی؛ نقد سو و شون، کلیدر، رازهای سرزمین من،...
- و با او با نگاه فریاد می‌کردیم: مجموعه‌ی اشعار: و با او با نگاه فریاد می‌کردیم، آرامش، تابوت،...
- استاد و درس (ادبیات، هنر، نقد): شامل؛ جریان هنر در هنرمند و در تاریخ، نظریه‌ها... مفهوم و سرگذشت و معیارهای نقد و مفاهیم
- جمال و زیبایی و حقیقت و زبان هنر

فهرست سخنرانی‌های استاد علی صفایی حائری در قالب لوح‌های فشرده

- ۱ - ۳MP مشکلات حکومت دینی: بیش از ۱۳ ساعت سخنرانی با قابلیت انتخاب موضوعی
- ۲ - ۳MP اهداف حکومت دینی: بیش از ۲۰ ساعت سخنرانی در محرم و رمضان ۱۳۷۶ هـ ش
- ۳ - ۳MP احیاء امر: مجموعه‌ی ۱۸ ساعت سخنرانی با قابلیت انتخاب موضوعی
- ۴ - مبانی تفسیر: لوح تصویری، بررسی روش ترجمه، تفسیر، تأویل قرآن با توجه به روح و نور آن
- ۵ - روابط متکامل زن و مرد: لوح تصویری، ثبات در دین و ارتباط آن با زندگی زن و مرد
- ۶ - جمع‌ها و حاصل جمع‌ها: تجمع‌ها و آثار و آفات آن‌ها
- ۷ - ضرورت بعثت: رسالت، زمینه‌ها و اهداف آن و روش کار رسول
- ۸ - روزگار ستمگر و زمانه‌ی ناسپاس: شرح خطبه‌ی ۳۲ نهج البلاغه
- ۹ - انسان در دو فصل: روش تربیت اسلامی در دو دوره‌ی قبل و بعد از بلوغ
- ۱۰ - عمل، آفات و موانع عمل: نقطه ضعف‌ها و آسیب‌ها، نظارت‌ها و بحران‌های عمل
- ۱۱ - عمل، تمامیت عمل، استقامت: علل ناتمامی و ناکامی کارها، اتمام، استقامت و سلامت اعمال
- ۱۲ - عمل، زمینه‌ها، انگیزه‌ها و آثار عمل: مروری بر خود، برنامه ریزی، زمینه‌ها و انگیزه‌ها

۱۳ - مشکلات حکومت دینی: یازده عدد لوح فشرده ی تصویری، سخنرانی های محرم ۱۳۷۸، مشکلات حکومت دینی در فرض انحراف ها و بدعت ها از دیدگاه امام علی (ع) در نهج البلاغه، شرح دعاها ی روزانه ی حضرت زهرا (س) و شرح خطبه ی آن حضرت در مسجد مدینه، بیانات ابا عبدالله (ع) در مسیر مدینه تا کربلا

انتشارات لیلة القدر در مراکز استان ها نماینده ی فعال می پذیرد